

شما انتظار نداشته باشید که من از مرگ فاصله بگیرم. زندگی من وقف بهبودی شما شد و مرگم نیز همین هدف را دنبال خواهد کرد.»

این در واقع آخرین مرتبه ای بود که محمد بین پیروانش حضور یافت و نیز اینها آخرین کلماتی بودند که از زبان او خارج شدند. سپس محمد نگاهی به حضار انداخت و با کمک علی به خانه عایشه بازگشت.

هنگامی که محمد به خانه عایشه وارد شد، در حالی که خسته بنظر می رسید، روی فرش اطاق نشست و عایشه لباسهای وی را از تنش خارج کرد. محمد برای مدتی دستهای عایشه را در دست گرفت و آرام باقی ماند. در واقع حالت احتضار برای محمد بسیار سخت و دردناک بود. چهره او به تناوب گلگون و پریده رنگ می شد و از شدت تب قطرات عرق مانند مروارید از چانه اش پائین می افتادند، عایشه با یک قطعه پارچه ای که در آب خیسانیده بود، صورت سوزان محمد را مرطوب می کرد و محمد با گستردن لبخندی در بستر چهره، محبتش را پاسخ می داد. گویی بتدریج کلمات و جمله ها در گلوئی محمد خشک میشدند. معهذاً از استغاثه به درگاه خدا باز نمی ایستاد و می گفت: «خداوندا، التماس می کنم، رنج مرگ را بر من آسان کن... جبرئیل نزدیک بیا. به من نزدیک شو.»

محمد جمله های مذکور را چندین مرتبه تکرار کرد. سپس بعد از چند لحظه سکوت، نیروی از دست رفته اش را بازیافت، چشمهایش باز شد و با فصاحت گفت: «خداوندا مرا بیمارز و اجازه بده به مقربان درگاہت پیوندم. خداوندا، مرا به جمع افراد خوشبختی که در بهشت بسر می برند، ملحق کن.»

پس از ادای جمله های مذکور، لبهای محمد بیحرکت شد و سرش را روی سینه عایشه بین ریه ها و گردنش قرار داد، عایشه که دستهای محمد را در دست داشت، احساس کرد که بطور ناگهانی دستهای شوهرش از حرارت خالی شد. برای مدت یک دقیقه همه جا سکوت کامل حکمفرما شد. سپس عایشه به آرامی سر محمد را روی متکا قرار داد، لباسهایش را مرتب کرد و یکبار دیگر با تشویش به چهره رنگ پریده شوهرش نظر انداخت. اگرچه محمد ساکت شده بود، اما سکوت او با اوقاتی که در خود فرومی رفت و اظهار می داشت جبرئیل آیات

الهی را به وی الهام می کند، تفاوت داشت. دیگر محمد به این دنیا تعلق نداشت. عایشه اشکهایش را در چشم ذخیره کرد و پیشانی اولین و یگانه مردی که زندگی اش را وقف او کرده بود بوسید. سپس محمد را ترک کرد و وارد حیاط خانه شد و به جمع سایر زنان محمد که با تشویش و دلهره انتظار آگاهی از چگونگی حال شوهرشان را داشتند پیوست.

صدای گریه و مویه زنان محمد در مجاورت مسجد طنین انداز شد. یک حالت بهت و شگفتی بر پیروان محمد غالب آمد. هیچ کس، حتی عمر، نمی توانست باور کند که محمد بدرود حیات گفته است. مرگ محمد منظره و موقعیت بی سابقه ای بوجود آورده بود. اگرچه محمد پیوسته می گفت او هم مانند سایر افراد مردم یک فرد بشر است که با سایرین، و همچنین پیروانش تفاوتی ندارد، اما پیروانش ناخودآگاهانه میل داشتند او را موجودی بالاتر از انسان بدانند. آنچه را که چند ساعت پیش از زبان محمد شنیده بودند، نمی توانستند فرمود مرگ او بدانند.

دلیل این امر کاملاً روشن بود. محمد به گردن مردم مکه و مدینه حق بزرگی داشت. اهالی این دو شهر زیر لوای رهبری محمد، از حسیض فقر و مسکنت به درجه ای از رفاه، ثروت و بهروزی رسیده بودند که هیچ یک از سایر طوایف عرب از جهات مذکور با آنها قابل مقایسه نبود. البته در طی تحولی که اهالی مکه و مدینه را از فقر و مذلت به مکنّت و ثروت رسانید، مشکلات سختی نیز در راه حصول هدفهای آنها وجود داشت، اما با رهبریهای داهیهانه محمد آنها موفق شده بودند، بر اشکالات مذکور پیروزشوند. در واقع هر زمانی که پیروان محمد به اشکالی برخورد می کردند، بیدرنگ به محمد مراجعه می نمودند و وی آنها را به راه حل مشکلاتشان رهنمون می شد. بنابراین برای افراد مذکور مشکل بود باور کنند، کسی که پیوسته آنها را در برابر سختی هایشان راهنمایی و هدایت می کرد و آنان را به سعادت و بهروزی رسانیده بود، دیگر در این دنیا وجود نداشته باشد.

کوله می نویسد، بعضی از تذکره نویسان اسلامی، در شرح چگونگی رحلت محمد، مانند آنچه که در شرح زندگی وی نوشته اند، به گزافه گوییهای

پرداخته اند تا محمد را بصورت یک فرد مافوق عادی نشان دهند. برای مثال، تذکره نویسان نوشته اند، خداوند در سه روز آخر عمر محمد، هر روز جبرئیل را نزد او می فرستاد تا از چگونگی حال او آگاه شود. روز سوم هنگامی که جبرئیل برای ملاقات محمد به خانه او رفت، اسماعیل فرشته در رأس ۷۰,۰۰۰ و بقولی ۱۰۰,۰۰۰ فرشته نیز جبرئیل را همراهی می کرد و هریک از فرشتگانی که زیر فرماندهی اسماعیل فرشته بودند، به همان تعداد فرشته در رکاب خود داشتند. هنگامی که عزرائیل و یا فرشته مرگ برای گرفتن جان محمد وارد خانه او شد، در خارج از اطاق آنقدر انتظار کشید، تا محمد به وی اجازه ورود داد. همچنین تذکره نویسان نوشته اند، در لحظاتی که محمد دارفانی را وداع می گفت و مسیر ورود به بهشت را می پیمود، به متصدی جهنم دستور داده شد، آتش جهنم را خاموش سازد. هنگامی که محمد در راه پیمودن مسیر ورود به بهشت بود، حوریهای بهشتی تقاضا کردند به آنها اجازه داده شود که خود را برای ورود محمد آرایش کنند و به فرشته هایی که میزبانی محمد بر عهده آنها واگذار شده بود، دستور داده شد به احترام ورود محمد به بهشت، همه در صف قرار بگیرند. نکات مذکور جزئی از مطالبی است که تذکره نویسان اسلامی درباره رویداد رحلت محمد برشته تحریر درآورده اند. کوله همچنین می نویسد، هیچ انسان معقولی نمی تواند تردید داشته باشد که کلیه این داستانها از تخیلات بلند پرواز دوستان و هواخواهان محمد تراوش کرده است.^{۱۵}

پس از رحلت محمد، ناآرامی اقصی نقاط دنیای آن روز اسلام را فرا گرفت و بیم آن می رفت که حکومت اسلامی متلاشی شود. زیرا از یک طرف در داخل مدینه بی نظمی هایی بوجود آمد، سرپوش از روی دشمنیهای دیرینه انصار و مهاجرین برداشته شد و «سعد بن عباد» خود را حاکم جدید شهر مدینه اعلام کرد. از دگرسو، چون محمد بطور صریح و مستقیم برای خود جانشینی تعیین نکرده بود، امکان ادامه حکومت اسلامی آسان بنظر نمی رسید. از این رو ابوبکر برای گرفتن بیعت از مسلمانان برای نجات اسلام به تکاپو افتاد. در واقع می توان گفت

¹⁵ Ibid., p. 232.

همانهایی که برای ساختن اسلام به محمد کمک کرده بودند، در این زمان در صدد زنده نگهداشتن آن برآمدند.

بلافاصله پس از رحلت محمد، رویداد نامطلوبی بین ابوبکر و عمر بوقوع پیوست که ابن اسحق^{۱۶} آن را به شکل زیر شرح داده است: «قبل از این که خبر رحلت محمد منتشر شود، عمر با صدای بلند به افرادی که در مسجد جمع شده بودند می گفت: بعضی از افراد شایع کرده اند که محمد مرده است، اما بخدا قسم محمد نمرده است، بلکه مانند موسی که پس از چهل روز که از نظر پیروانش مخفی مانده بود و همه آنها فکر می کردند وی مرده است، مراجعت نمود؛ محمد نیز که اکنون نزد خدا رفته است، به یقین بزودی از پیش خدا مراجعت خواهد کرد و دست و پای آنها را که می گویند محمد مرده است، قطع خواهد نمود.»

هنگامی که عمر مشغول ادای سخنان مذکور بود، ابوبکر که ناظر مرگ دوستش محمد بود، وارد مسجد شد و به عمر گفت: «یا عمر به من گوش بده» اما عمر به سخنان او اعتنایی نکرد و به سخن گفتن ادامه داد. ابوبکر که متوجه شد عمر به او توجهی ندارد، خود رشته سخن را بدست گرفت و در حالی که افرادی که تاکنون به سخنان عمر گوش می دادند، برای استماع سخنان ابوبکر به سمت او روی آوردند، اظهار داشت: «ای مردم، هر یک از شما که محمد را می پرستید، باید بدانند که او اکنون مرده است، اما هر کسی که خداوند را می پرستد، باید بدانند که خداوند همیشه زنده است و هیچگاه نخواهد مرد.» سپس ابوبکر به ذکر آیه ۱۴۴ سوره آل عمران پرداخت که می گوید:

۱۴۴- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ۖ إِنَّنَا نَضْحِكُ ۖ إِنَّنَا نَضْحِكُ ۖ وَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۝

«و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود بخدا ضرری نخواهد رسانید خود را بزبان انداخته و هر کس شکر این نعمت گذارد و در اسلام پایدار بماند البته

¹⁶ Quoted by: Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 234.

خداوند جزای نیک اعمال پشکرگزاران عطا خواهد کرد.»

آیه مذکور که بقول ابن اسحق گو یا مردم تا آن زمان آن را نشنیده بودند، در آنها اثری شگفت بخشید و عمر را هم آرام کرد و وی به طرز فکر ابوبکر گراییده شد.^{۱۷}

در جریان ناآرامیهای مذکور، دفن جسد محمد تقریباً به فراموشی سپرده شد و اگرچه بر طبق مقررات اسلام جسد مرده باید فوراً دفن شود، با وجود شدت گرمای تابستان، جسد محمد از ظهر دوشنبه که روح از آن پرواز کرد تا صبح هنگام چهارشنبه روی زمین باقی ماند. پس از این که ابوبکر موفق شد اوضاع و احوال را آرام سازد و برای خود از پیروان محمد بیعت بگیرد، در صدد دفن جسد محمد برآمدند.

زمانی که می خواستند جسد محمد را دفن کنند بر سر محل دفن جسد، بین مسلمانان اختلاف نظر بوجود آمد. گروهی معتقد بودند که جسد محمد باید در مسجد و زیر منبری که او بالای آن وعظ می کرده، دفن شود. عده دیگری معتقد بودند که مناسبترین محل برای دفن جسد محمد، زیر نقطه ای است که وی در آنجا نماز جماعت را پیشوایی می کرده است. گروهی نیز اظهار عقیده کردند که محمد خود میل داشته است بین سایر مسلمانان در گورستان دفن شود. ابوبکر سرانجام این مشکل را حل کرد و گفت، محمد خود زمانی اظهار داشته است که پیامبر باید در همان محلی که جهان را بدرود می گوید دفن شود، از این رو بنا به قول خود محمد، باید وی را در همان محلی که رحلت کرده، یعنی در اطاق عایشه دفن کرد. چون کسی با نظر ابوبکر مخالفت نورزید، همه موافقت کردند که جسد وی در همان محلی که رحلت کرده است دفن شود.

در اجرای پیشنهاد ابوبکر، قبری در اطاق عایشه حفر شد. شال سبز محمد را در کف گور پهن کردند و علی و اسامه و ابوالفضل پسر عموی محمد، یعنی پسر العباس، به آرامی جسد کفن شده محمد را در گور قرار دادند و بعد آن را با سنگ ریز و شن پر کردند.

بدین ترتیب محمد در روز سه شنبه ۹ ژوئن سال ۶۳۲ میلادی برابر با چهاردهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت در سن ۶۳ سالگی از دنیا رخت بر بست. مزار وی که اکنون زیارتگاه مسلمانان جهان است، امروز در همان محل، یعنی در اطاقی که در حدود ۱۴۰۰ سال پیش، محل سکونت عایشه و مرکز حرمسرای محمد بود واقع شده است.^{۱۸} چون عایشه پس از مرگ محمد به سکونت در آن محل ادامه داد، از این رو برای مدتی مقبرهٔ محمد را از محل سکونت عایشه با یک دیوار پرده ای جدا کردند، اما بعدها هم ساختمانی که عایشه در آن بسر می برد و هم مقبرهٔ محمد به ساختمان مسجد افزوده شد و امروز زیارتگاه عمومی مسلمانان جهان است. *

¹⁸ Bodley, *Messenger*, p. 338.

بخش پنجم

شخصیتهای کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

اگر اسلام اینست که ما می بینیم، پس همه ما مسلمان هستیم.

گونه

کوشش برای اثبات مذهب، در واقع تقلا برای مرگ آنست.
دانش بایگانی مرده های مذاهب است.

اسکار وایلد

شخصیتهای کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله

برای بررسی و شرح شخصیت کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله ناچار باید از نوشته‌های موجود درباره این دو نفریاری جویم. اما اشکال بزرگ در راه این تحقیق آن است که چون کوروش یک پادشاه ایرانی بوده و ادعای تماس با مراجع ماوراء الطبیعه نداشته است، آنچه درباره عناصر تشکیل دهنده شخصیت او نوشته شده، تقریباً یکسان و یک پارچه است، ولی با توجه به این که محمد ادعای پیامبری داشته و خود را به عوامل متافیزیک و الهی وابسته می دانسته است، از این رو پیروان او داستانهایی به وی و حتی به بعضی اصحابش نسبت داده‌اند که با عقل سلیم و منطق علمی سازگاری ندارد. بمنظور نشان دادن مبالغه‌ها و خیالپردازیهایی که نویسندگان اسلامی درباره محمد و شرح چگونگی زندگی او کرده‌اند، به چند مورد از داستانهایی که نویسندگان اسلامی در این باره برشته‌ تحریر درآورده‌اند، به شرح زیر مبادرت می کنیم:

«ابن شهر آشوب» روایت کرده است، هنگامی که هنوز محمد متولد نشده بود

و نطفه اش در صُلب پدرش عبدالله قرار داشت، از برابر هر سنگ و درختی که عبدالله عبور می کرد، آن سنگ و یا درخت به او سجده و تعظیم می کردند و سلام می گفتند.^۱

«عطاء الله بن فضل اله» مؤلف کتاب روضة الاحباب، نوشته است، اگر چه محمد دارای قد و قامت متوسطی بود، معهذاً هنگامی که با مردان بلند قد راه می رفت، از همه آنها بلندتر بنظر می رسید و هر زمانی که در محلی بین سایر افراد می نشست، از همه بزرگتر جلوه می کرد.^۲

«ابن شهر آشوب» و نویسنده کتاب انوار، از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که در هنگام تولد محمد، هر سنگ و کلوخ و درختی خندید.^۳ بتها سرنگون شدند... طاق کسری شکست و به دو حصه تقسیم گردید... تخت کلیه پادشاهان آن زمان سرنگون شد و جمیع سلاطین در آن روز قدرت سخن گفتن را از دست دادند و لال شدند و معلومات کاهنان از نظرشان محو شد.^۴

«ابن بابویه» و دیگران نوشته اند، در موقع تولد محمد، ۱۴ کنگره از ایوان کسری به زمین افتاد.^۵

علامه ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، در روایات خاصه و عامه وارد شده است که شبی محمد برای زیارت قبر پدرش عبدالله به مزار او رفت. هنگامی که محمد به قبر عبدالله نگاه کرد، قبر شکافته شد و محمد مشاهده کرد که پدرش عبدالله در قبر نشسته بود.^۶

امام جعفر صادق گفته است، محمد معمولاً در حضور کسی قضای حاجت

^۱ علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ هجری)، صفحه ۳۵.

^۲ عطاء الله بن فضل اله، روضة الاحباب.

^۳ مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، صفحه ۵۵.

^۴ همان کتاب، صفحات ۵۵، ۵۶.

^۵ همان کتاب، صفحه ۵۵.

^۶ همان کتاب، صفحه ۳۵.

نمی‌کرد. اما روزی در مکانی بود که ساختمان و یا گودالی در آن محل وجود نداشت و محمد نیاز به قضای حاجت داشت. بنابراین به دو درخت خرما که در آن مکان وجود داشت دستور داد به یکدیگر نزدیک شوند و بهم بچسبند. سپس محمد در پشت آن دو درخت رفت و قضای حاجت کرد. پس از آن که وی برخاست و از پشت درختان بیرون آمد، یکی از اصحاب او به پشت درختها و محلی که محمد قضای حاجت کرده بود رفت، ولی چیزی در آن‌جا ندید.^۷

علامه ملا محمد باقر مجلسی همچنین می‌نویسد، محمد سه صفت داشت که در کسی نبود، بدین شرح که او را سایه نبود، از هر راهی که می‌گذشت تا سه روز بوی خوش او در آن راه می‌ماند، و درختان و سنگها به او سجده می‌کردند.^۸ «ابن هشام»، «الطبری»، «الواقدی» و «ابن سعد» نوشته‌اند، محمد در هنگام دفن «سعد بن معاذ» گفته است: «عرش الهی بمناسبت دفن سعد بن معاذ به لرزه افتاده، درهای آسمان باز شده و هفتاد هزار نفر فرشته که تا کنون پایشان به زمین نرسیده، در مراسم تدفین سعد بن معاذ شرکت کرده‌اند.»^۹

بطوری که در مطالب فصل چهارم همین کتاب شرح داده شد، سعد بن معاذ یکی از پیروان محمد بود که در جنگ خندق نیزه‌ای به او اصابت کرد و اثر جراحت نیزه مذکور او را از پای درآورد و در شرف مرگ قرارش داد. بر طبق نوشته تاریخ نویسان اسلامی،^{۱۰} سعد بن معاذ حتی از خدا تقاضا کرده بود قبل از مرگ فرصتی برای او ایجاد کند تا انتقامش را از افراد طایفه یهودی «بنی قریظه» که فکر می‌کرد در جنگ خندق به قریش خدمت کرده بودند بگیرد. در حالی که سعد بن معاذ تا این حد نسبت به افراد طایفه بنی قریظه نفرت می‌ورزید، معهذاً هنگامی که محمد به طایفه مذکور حمله کرد و آنها تسلیم شدند، قضاوت درباره

^۷ همان کتاب، صفحه ۱۱۸.

^۸ همان کتاب، صفحه ۱۲۹.

^۹ William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 319.

^{۱۰} به صفحات شماره ۸۹ تا ۹۴ همین کتاب مراجعه فرمایید.

سرنوشت آنها را به سعد بن معاذ واگذار کرد. سعد بن معاذ رأی داد که کلیه ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی بنی قریظه قتل عام و زنان و اطفال آنها اسیر و فروخته شوند و اموالشان نیز ضبط گردد. محمد موافقت کرد که داوری سعد بن معاذ موبه مو اجرا گردد و از این رو در حدود ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی مذکور ظرف یک روز قتل عام شدند. آن وقت آیا می توان باور کرد که عرش الهی از مرگ چنین عنصری به لرزه بیفتد و درهای آسمان بروی او گشوده گردد!

بطوری که می دانیم، افرادی که در گذشته خود را پیامبر و فرستاده خدا معرفی می کردند، مردم از آنها درخواست می کردند معجزه ای از خود نشان دهند تا آنها بتوانند به رسالت آنان بعنوان پیامبر خدا ایمان بیاورند. هنگامی که محمد در برابر این درخواست مردم قرار می گرفت، با اعتماد به نفس کاملی قرآن را بعنوان یگانه معجزه خود به مردم عربستان معرفی می کرد. محمد در جهت اثبات این ادعا، زمانی اظهار داشت که اگر جن و انس جمع شوند، نمی توانند کتابی مانند قرآن بیاورند (آیه ۸۸ سوره اسری). زمان دیگری ادعا کرد که هیچ کس قادر نیست یک سوره از سوره های قرآن را بیاورد (آیه ۲۳ سوره بقره) و در موقعیت دیگری اظهار داشت که کسی قادر نیست ده سوره مانده سوره های قرآن بیاورد (آیه ۱۳ سوره هود).

بهر حال آنچه مسلم و یقین است، محمد تنها معجزه خود را قرآن می دانست و بغیر از آن هیچ عمل غیر عادی دیگری که حاکی از قدرت مافوق بشری او باشد از وی دیده نشد. اما نویسندگان اسلامی، هزاران معجزه به وی نسبت داده اند.^{۱۱} از جمله «ابن شهر آشوب» به روایت علامه محمد باقر مجلسی در شرح معجزه های محمد نوشته است که وی یکی از شعرای عربستان بنام «زهیر» را که بر ضد وی شعری سرود ملاقات کرد و با اشاره به او گفت: «خداوند، مرا از شر شیطان در پناه خود حمایت فرما.» با ابراز این مطلب، زهیر شاعر بکلی استعداد شاعری اش

^{۱۱} به فصل «معجزه های محمد» در کتاب علامه ملا محمد باقر مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحات ۱۶۲ تا ۲۵۷ مراجعه فرمایید.

را از دست داد و تا زمانی که مرد، حتی یک بیت شعر نتوانست بسراید.^{۱۲}

داستان بالا مخصوصاً از این نظر جالب است که محمد دستور داد شاعرانی از قبیل «عصما» دختر «مروان»، «ابوعفک» و «کعب بن الاشرف» را که با اشعار خود او را هجومی کردند، ظالمانه کشتند.^{۱۳} حال اگر محمد با ادای یک جمله می توانست استعداد شاعری را از شعرا بگیرد، چه لزومی داشت که اینسان دستور کشتار ظالمانه شعرایی که او را هجومی کردند، صادر نماید.

بنظر می رسد که نویسندگان متعصب و متعبد اسلامی در مبالغه گویی نسبت به زندگی محمد و عناصر تشکیل دهنده شخصیت او بعضی اوقات نیز با نوشته‌های خود باعث پایین آوردن شأن و ارزش انسانی او شده‌اند. برای مثال، علامه ملا محمد باقر مجلسی در حیات القلوب، در شرح عناصر تشکیل دهنده شخصیت محمد نوشته است: «محمد در چشم راست سه میل و در چشم چپ دو میل سرمه می کشید و خود را برای اصحابش زینت می کرد.»^{۱۴}

عطاء الله بن فضل الله، مؤلف کتاب روضة الاحباب، نوشته است خداوند در انجیل به عیسی الهام کرده است که به پیروانش بگوید، موقعی که زمان ظهور محمد فرا می رسد به او ایمان بیاورند. مؤلف مذکور اضافه می کند که خداوند به عیسی گفته است: «اگر بخاطر محمد نبود، من آدم، بهشت و دوزخ رانمی آفریدم. در واقع هنگامی که عرش را آفریدم، پیوسته می لرزید و آرام نمی گرفت، تا این که من روی آن نوشتم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، سپس عرش آرام گرفت.»

واقعاً مشکل است تصور و درک کرد که چگونه نویسندگانی چنین دروغ بزرگی را به کتابی که بیشتر جمعیت دنیا آن را کتاب مقدس خود می دانند، نسبت دهد. گویا نامبرده اصولاً نمی دانسته است که انجیل، از نوشته‌های عیسی

^{۱۲} همان کتاب، صفحه ۲۴۱.

^{۱۳} به صفحات شماره ۵۶ تا ۵۸ و ۶۲ تا ۶۷ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۴} مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه ۱۲۹.

مسیح نبوده و حواریون وی پس از درگذشت او، کتاب مذکور را به رشته تحریر درآورده‌اند.^{۱۵}

بهرحال، چون هدف نویسنده این کتاب، یک پژوهش بیطرفانه علمی درباره مقایسه شخصیت‌های کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله می‌باشد، برای ادای حق این مطلب از آثار نویسندگان معروفی که در بیطرفی و ارزش تألیف و تحقیق آنها تردیدی وجود ندارد یاری می‌جوید و به نوشته‌های آنها استناد می‌کند.

با توجه به نکاتی که بعنوان پیش‌گفتار این فصل توضیح داده شد و با پیروی از هدف و روشی که بیان گردید، اینک بررسی و مقایسه شخصیت‌های کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله را با شرح شخصیت کوروش بزرگ آغاز می‌کنیم.

¹⁵ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London Rivingtons, 1888), p.

فصل یازدهم

شخصیت کوروش

نوشته‌های نویسندگان و تاریخ‌نویسان نامی باستان و نوین نشان می‌دهد که کمتر پادشاه و یا سرداری در جهان توانسته است نام و ارزشی برابر با کوروش بدست آورد. کوروش آنقدر در مردم دوستی و ارزشهای انسانی عالیقدر بود که نه تنها او را پیشرو پادشاهان و سرآمد جهانگیران جهانی دانسته‌اند، بلکه حتی او را در سطح فرشتگان و در شمار پیامبران جهان به‌شمار آورده‌اند. کوروش هنگامی ظهور کرد که دنیا در ستمگری و نادانی می‌سوخت و تشنه‌ی دادگری و انسان‌پروری بود. در زمان کوروش، بعضی از رهبران بزرگ دینی مانند بودا، کنفوسیوس، زرتشت و اشعیاء و فیلسوف و دانشمند شهیری چون «سولون» که یکی از هفت حکیم درجه اول دنیا نام گرفته است، برای تهذیب اخلاق بشر ظهور کردند، اما کوروش از جهت خرد، داد و انصاف و بشر دوستی پیشرو همه آنها بشمار رفته است. اشعیای نبی، کوروش را مسیح الله و برگزیده خدا خوانده و حتی پژوهشگران عصر ما، از جمله ابوالکلام احمد آزاد که خود از دانشمندان بنام و

سالها وزیر فرهنگ هندوستان بود، او را پیامبر دانسته است.^{۱۶}

در حالی که تورات کوروش را در سطح پیامبران بشمار آورده و حتی ملتهایی که بوسیله او شکست می خوردند، بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید، در حد پرستش برای کوروش احترام قایل بودند و رفتار و منش بشردوستانه بی نظیر او با آن همه قدرتی که داشت، تمجید و ستایش همگان را بر می انگیخت و ملتهای گوناگون او را «خداوندگار» می خواندند، بدیهی است که اگر او ادعای پیامبری می کرد، مردم دنیا با آغوش باز پیروی از او را پذیرا می شدند، اما کوروش با همه این امکانات ادعای پیامبری نکرد. از طرف دیگر، بطوری که در گفتار بعد خواهیم دید، با وجود این که هنجار محمد در بسیاری موارد خودخواهانه و ستمگرانه بود و بغیر از افرادی که بمنظور غارت اموال مغلوبین، دور او را گرفته بودند، هیچ کس ادعای رسالت او را به پیامبری جدی نمی گرفت و تقریباً تمام فلاسفه و نویسندگان شهیر دنیا او را پیامبری قبقاب خوانده اند، مع هذا او خود را پیامبر خدا و آنها هم ختم پیامبران معرفی کرد.

هدف کوروش این بود که یک حکومت جهانی به رهبری ایرانیان و پارسیان بوجود آورد و برنامه او برای اجرای این هدف تا زمان مرگش با موفقیت کامل پیش رفت و سرانجام سر خود را در رسیدن به این هدف باخت و در یکی از میدانهای جنگ چهره در نقاب خاک کشید، اما نام خود را بعنوان بزرگترین مرد تاریخ بشر جاودان ساخت.

کوروش همه ارزشها و هنرهای یک رهبر بزرگ را یکجا دارا بود. او سرداری بود ماهر و سیاستمداری کاردان. اراده او قوی و عزمش راسخ و در تصمیم گرفتن بسیار سریع بود. او با تندی و تیز مغزی قادر به تشخیص خوب از بد و انتخاب روش موثر و پسندیده بود. کوروش بیشتر به عقل و درایتش متکی می شد تا به شمشیر. او همیشه در صدد بهتر کردن زندگی و خوشبختی افراد ملتش بود و هرگاه مشاهده می کرد اندیشه نادرستی در یاراناش نفوذ کرده است با نرمی و خوشخویی آنها را به راه راست هدایت می کرد و با همه نرمخویی، در هنگام

^{۱۶} عباس خلیلی، کوروش بزرگ، (تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۲۴)، صفحات ۷۰، ۷۱.

لزوم با رعایت اصول دادگری کامل، افراد خطا کار را به سزای اعمالشان می‌رساند.

تاریخ نویسان، کوروش را یکی از سه مرد بزرگ تاریخ جهان دانسته‌اند. دو مرد دیگر بزرگ تاریخ عبارت بوده‌اند از اسکندر^{۱۷} و قیصر روم (ژول سزار). اما هیچ یک از این دو نفر در انسانیت و مردم دوستی و کوشش برای ایجاد آسایش و آرامش بیشتر برای ملت‌های گوناگون به پای کوروش نرسیدند.^{۱۸} کوروش بیش از هر پادشاه دیگری با مردم نزدیک بود. او چون مردم عادی می‌زیست و خود را در سطح آنان می‌دید. بدیهی است که ارزش تاریخی و جهانی کوروش تنها از جهانگیری او ناشی نمی‌شود، زیرا پیش از او کشورهای مصر، بابل و آسور نیز پادشاهان بزرگ و نامداری داشتند و آسور در زمانی تمام آسیای غربی و مصر را زیر فرمان خود داشت. البته درست است که وسعت سرزمین‌هایی که سرداران نامبرده در اختیار داشتند، به اندازه قلمرو کوروش نبود، اما شهرت کوروش و عظمت تاریخی او بیشتر از ارزش‌های انسانی و معنوی و مردم دوستی او سرچشمه می‌گیرد. زیرا نه تنها اثری از رفتار ستمگرانه پادشاهان پیش از او در وی یافت نمی‌شود، بلکه سلوک و رفتار او با دشمنانش نیز انسانی و بزرگ منشانه بود. انسان دوستی و بزرگ اندیشی کوروش زمانی آشکارتر می‌شود که می‌بینیم کشتارهای همگانی، غارت و چپاول، ویرانگری، ناموس دریدگی و به بردگی کشیدن ملت‌های شکست خورده از رسوم معمول و عادات جازی پادشاهان آن زمان

^{۱۷} نوشته‌ها معتبر تاریخی نشان می‌دهد که از نظر ارزش‌های انسانی و روش کشورداری نه تنها نمی‌توان اسکندر را با کوروش در یک سطح آورد، بلکه حتی مقایسه آنها نیز بدون موضوع است. زیرا در حالی که کوروش در جهانگیری از خونریزی، ویرانی و سوزاندن و غارت خودداری می‌کرد، «سبکتکین سالور» به ذکر ۱۴ مورد از کشتارهای دستجمعی، اسارت زنان و فرزندان آنها و به آتش کشیدن شهرها و ویران کردن آنها بوسیله اسکندر پرداخته است. سبکتکین سالور بنیاد شاهنشاهی ایران، (تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۴۰)، صفحات ۹، ۱۰.

^{۱۸} شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، (شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹ خورشیدی)، صفحه

بوده، ولی کوروش بر عکس روشهای ناپسند و غیر انسانی پادشاهان پیشین و هزمان خود، با دشمنانش با مهربانی و انسان دوستی رفتار می کرد و حتی با رفتار بشر دوستانه اش دوستی و محبت آنها را به خود جلب می کرد. چنان که پس از شکست دادن «کرزوس» و «نیگران» آنها جزء نزدیکترین یاران او درآمدند. برای آگاهی از روشهای غیر انسانی و وحشیانه پادشاهان پیشین و معاصر کوروش با ملت هایی که به دست آنها شکست می خوردند، کافی است بین دهها کتیبه ای که از روشهای وحشیانه سرداران آن عصر با ملت های شکست خورده باقیمانده، تنها به ذکر خلاصه ای از کتیبه «آسور نازیربال»^{۱۹} به شرح زیر توجه کنیم:

بفرموده «آشور» و «ایشتار» خدایان بزرگ که حامیان من بودند با لشکریان و ارباب های جنگی خود به شهر «گینابو» حمله بردم و آنجا را به یک ضرب شست تصرف کردم. ششصد نفر از سپاهیان دشمن را بیدرنگ سر بریدم، سه هزار نفر اسیر را زنده زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکنفر را باقی نگذاشتم که به اسارت برود. حاکم شهر را به دست خود پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. از آن جا به شهر «طلا» روان شدم. چون مردم آن سرزمین به عجز و التماس نیفتادند و تسلیم من نشدند، از اینرو به شهرشان یورش بردم و آن را گشودم. سه هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراندم. بسیاری دیگر را در آتش کباب کردم. اسرای بیشماری از آنها گرفتم، دست و انگشت و گوش و بینی آنها را بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم. از اجساد کشتگان پشته ساختم و سرهای بریده آنها را به تاکهای بیرون شهر آویختم.»

آن وقت در برابر روشهای وحشیانه و ستمگرانه پادشاهان و سرداران آن عصر، کوروش با آزادمنشی و بشردوستی بی نظیر و خاص در منشور خود که در سال ۱۸۷۹ میلادی هنگام کاوش در خاک بابل قدیم کشف شده و خلاصه ای از آن در اینجا آورده می شود، می گوید:

«منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومرو اکد، شاه چهار گوشه جهان... با آرامش به بابل آمدم و در میان شادی مردم بر

اورنگ شاهی نشستم... سپاه بیشمار من بابل را فرو گرفتند، بی آن که کسی را بیازارند. به هیچ کس اجازه ندادم که مردم سرزمین سومر و اکد را دستخوش بیم و هراس سازد. نیازهای بابلیان و نیایشگاههایشان را در نظر گرفتم تا جملگی را رفاه و آسایش بخشم. یوغ بندگی را از گردن مردم بابل برداشتم. خانه‌های ویرانشان را از نو ساختم و به رنجها و شکوه‌هایشان پایان دادم ...

... شهرهای «آشور»، «نوس»، «آگاده»، و «اشنونا» و... و همه شهرهای مقدس آن سوی دجله را که پرستشگاههایشان از دیر زمانی پیش ویران شده بود آباد کردم و پیکره‌های خدایان آنها را بجای خود بازگرداندم. همه مردم این سرزمینها را در دیارشان گرد آوردم و خانه‌هایشان را به آنان پس دادم...

کوروش بر خلاف روشهای وحشیانه معمول در آن زمان، در شهرهایی که به تسخیر او در می آمد، کشتار نمی کرد، به ادیان و مذاهب ملت‌های شکست خورده احترام می گذاشت و حتی به هزینه خود معابد و پرستشگاههای آنها را نوسازی و رونق می داد. برای مثال، پس از تسخیر بابل معابد «اساهیل» و «آزیدا» را نوسازی کرد و دستور داد معبد بزرگی در بیت المقدس بسازند. پس از کشته شدن «بلشضر» پسر پادشاه بابل، کوروش فرمان داد حتی در دربار پارس عزای عمومی اعلام شود. هنگامی که لیدی را تسخیر کرد از خود اهالی آن سرزمین حکمرانی برای لیدی تعیین نمود. شهر «صیدا» را که «بخت النصر» پادشاه پیشین بابل نیمه ویرانه کرده بود، دستور داد نوسازی کردند و از خود دارای پادشاه شود. کوروش میل نداشت در روان ملت‌های شکست خورده احساس حقارت و خفت بوجود بیاورد و یا دین و آداب و رسوم و عواطفشان را خوار دارد و آنها را ناامید و بی پناه ببیند.

بدین ترتیب با پادشاهی کوروش بر سرزمین ایران در صد ساله ششم قبل از میلاد، دوره خونریزی و خونخواری و درنده خوئی و ویرانگری به پایان رسید و دوره نوینی آغاز شد که در آن دوره برعکس دوره‌های پیشین، صلح و انسان دوستی رواج یافت، حقوق و عواطف انسانی مورد توجه قرار گرفت، دادرسی و دادگری در اجتماعات انسانی رونق یافت و ارزش انفرادی و اجتماعی افراد انسان مورد احترام واقع شد. بدیهی است که چون کوروش ایرانی زاده شده و

تربیت یافته در این سرزمین بود، تافته منش فروهنده و آنهمه ارزشهای انسانی و معنوی او را فرهنگ و رسوم و آداب ایرانی بافته بود.

بی مناسبت نیست بحث مربوط به شرح چهره انسانی، سیاسی، جهانی و تاریخی کوروش کیازند را با نظرونوشته‌های نویسندگان بزرگ و نامی جهان درباره او خاتمه دهیم. با توجه به این که نویسندگان یونانی نسبت به ایرانیان خوشبین نبوده‌اند، هنگامی که می‌خوانیم نویسندگان یونانی از قبیل هرودوت و گزنفون چگونه کوروش را در مقام یک انسان بی نظیر و بزرگ و برتر ستایش و تمجید کرده‌اند، آن وقت به بزرگی مقام انسانی، رهبری، جهانگیری و بشردوستی کوروش بزرگ بیشتر پی می‌بریم.

نظر تاریخ‌نویسان و نویسندگان خارجی درباره کوروش

گزنفون

گزنفون با آن که یونانی بوده، در کتاب *Cyropaedia* و یا تربیت کوروش،^{۲۰} آن چنان از کوروش تجلیل بعمل آورده که می‌توان گفت هیچ کس تا کنون از پادشاهی آنقدر تمجید نکرده است. گزنفون در این کتاب از کوروش بصورت یک انسان کامل، یک سرمشق بمانند زمامداری و یک مربی ایده‌آل و یک رهبر عالیقدر نام برده است. گزنفون می‌نویسد، کوروش نابغه بزرگی بود که در تمام عمر از هدفی مقدس و عالی پیروی می‌کرد. او دوست انسانها و طالب علم و حکمت و راستی و درستی بود. کوروش عقیده داشت، پیروزی بر کشوری این حق را برای سردار پیروز ایجاد نمی‌کند که ملت شکست خورده را اسیر کند.^{۲۱} در هنگام جنگ باید سعی کرد که آتش جنگ به کشاورزان و مردم غیر

²⁰ Xenophon, *Cyropaedia*, 1,2:1.

²¹ رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۹۴.

سپاهی سرایت نکند و شهر شکست خورده را نباید غارت کرد.^{۲۲} کوروش موفق شد حتی ملتهای شکست خورده را نیز شیفته خود کند، بطوری که پارسیان او را پدرخواندند و ملتهایی که بوسیله کوروش مغلوب شده بودند او را «خداوندگار» می نامیدند. کوروش برترین مرد تاریخ دنیا، بزرگترین، بخشنده ترین، پاک دل ترین و دریادل ترین مردان بود و بزرگترین هواخواه فرهنگ و آموختن بشمار می رفت.^{۲۳}

کوروش عقیده داشت پادشاه برای ملت خود باید در مقام یک شبان انجام وظیفه کند، زیرا همانطور که یک شبان نمی تواند از گله اش بیش از آنچه بدان خدمت می کند توقع داشته باشد، پادشاه نیز از شهرها و مردم تابع خود باید به همان اندازه استفاده کند که آنها را خوشبخت و مرفه نگه می دارد. کوروش با این طرز فکر قصد داشت سرآمد همه نیکوکاران جهان باشد. کوروش با سایر پادشاهان چه آنهایی که از راه میراث به تاج و تخت رسیده بودند و چه آنهایی که با کوشش و تلاش به قدرت پادشاهی دست یافته بودند، تفاوت داشت. زیرا در حالی که اگر پادشاهان بتوانند بر کشور زیر فرمان خود حکومتی نیرومند داشته باشند، از دست اندازی به سرزمینهای همسایگان خودداری می کنند، اما کوروش بسیاری از کشورها و ملتهای آسیا، اروپا و افریقا را فرمانبردار خود کرد و بزرگترین پادشاهی تاریخ را بنیاد گذارد.

گزننفون گذشت و رادمردی، وفاداری، فداکاری، هنر رزم آزمایی، جهاننداری، خویشتن داری، خردمندی، بلندپروازی و کیاست کوروش را می ستاید و رفتار او را با دوست و دشمن، در بزم و در رزم، در خانه و سفر، با خویشان و بیگانگان تمجید می کند و از او بعنوان یک نمونه کامل انسان منحصر بفرد که همه ارزشها و نیکیهای بشری را یکجا داشته نام می برد.^{۲۴}

^{۲۲} همان کتاب، صفحه ۱۸۵.

^{۲۳} همان کتاب، صفحه ۲۴۷.

گزنفون می نویسد، کوروش برای گرفتن جیره سر بازی در صف سپاهیان می ایستاده و هر سپاهی در این هنگام حق هرنوع ایرادی به رفتار کوروش داشته است.^{۲۵} همچنین کوروش درباره تقسیم غنیمت‌های جنگی بین سربازان، در حضور جمع عقیده آنها را پرسش می کرد. به خواست سپاهیان احترام می گذارد، زیرا معتقد بود، در نظر داشتن لیاقت افراد شرط رعایت اصل برابری می باشد.^{۲۶} کوروش در این جهت می گوید، همان طور که در هنگام انتخاب یک اسب خوب، تابعیت اسب مورد نظر قرار نمی گیرد، به همان گونه نیز شرط ارزش یابی انسانها باید لیاقت و کارآیی آنها باشد نه تفاوت بین پارسی و یا غیر پارسی بودن آنها.^{۲۷} کوروش همچنین عقیده داشت که تنها با دوستی و صمیمیت می توان در قلب یاران و سپاهیان راه یافت، نه ترس و وحشت.^{۲۸}

کوروش به سربازان خود می گفت، در پوشیدن لباس ساده به من نگاه کنید.^{۲۹} او از این که با دشمنان خود رفتار ناجوانمردانه بکار نمی برد و با همه با دادگری رفتار می کرد و ملت‌های گوناگون زیر امپراطوری خود را با نیروی تقوا و فضائل انسانی اداره می نمود، بخود می بالید.^{۳۰} کوروش برای خود حق و یژه‌ای قایل نبود و پیوسته به سربازانش می گفت، به منش و کردار من با دقت چشم بدوزید و مواظب باشید که من به وظیفه خود عمل کنم.^{۳۱} اما در گفتار بعد خواهیم دید که محمد چه در امور فردی و اجتماعی و چه مذهبی حقوق و مزایایی برای خود قایل بود که انحصار به خود او داشت و دیگران از استفاده از آن حقوق و مزایا محروم بودند.^{۳۲} کوروش در هنگام مرگ وصیت کرد، اتباعش حرمت قانون

^{۲۵} رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۶۲.

^{۲۶} همان کتاب، صفحه ۶۵، ۶۶.

^{۲۷} همان کتاب، صفحه ۶۷.

^{۲۸} همان کتاب، صفحه ۷۸.

^{۲۹} همان کتاب، صفحه ۲۱۹.

^{۳۰} همان کتاب، صفحه ۲۷۲.

^{۳۱} همان کتاب، صفحه ۲۷۴.

^{۳۲} به صفحات شماره ۲۶۲ تا ۲۶۹ همین کتاب مراجعه فرمایید.

را بر خود واجب شمارند.^{۳۳} گزنفون در پایان گفتار خود نتیجه می گیرد که کوروش دومین ارزش و فضیلت انسان را پس از پرستش خدایان، بسط عدالت می دانست و اتباع و فرمانبرداران خویش را فرزند خود می نامید.^{۳۴}

تورات

تورات کوروش را از انسانهای بزرگ و بی نظیر روزگار دانسته و ارزش انسانی و معنوی او را در سطح یک پیامبر آسمانی قرار داده است. کتاب اصلی تورات یعنی تواریخ ایام با نام کوروش پایان می پذیرد و قسمت دوم تورات یعنی از کتاب عزرا ببعده نیز با نام کوروش آغاز شده است. بطور کلی، تورات بیش از شانزده مورد در فصول مختلف با لحن ستایش آمیز و بی سابقه ای از کوروش یاد کرده و حتی در یک مورد به وی عنوان «مسیح خداوند» داده است.

نکات زیر قسمتی از مطالبی است که تورات درباره کوروش نوشته است:

«خداوند درباره کوروش می گوید که او شبان من است و هرچه او کند آن است که من خواسته ام»^{۳۵} «این سخنی است از خداوند به کوروش: تو مسیح من هستی. من دست راست تورا گرفتم تا بحضور تو امتها را مغلوب کنم و کمرهای پادشاهان را بگشایم. تا درها را بروی تو باز کنم و دیگر دروازه ها برویت بسته نشوند. من همه جا پیش روی تو خواهم بود. ناهمواریها را برایت هموار خواهم کرد... و پادشاهان را در پایت خواهم افکند. من کمر تورا زمانی بستم که مرا نشاختی و هنگامی تورا به نام خواندم که هنوز به دنیا نیامده بودی.»^{۳۶}

«منم (خداوند) که او (کوروش) را از جانب مشرق برانگیختم تا عدالت را روی زمین برقرار کند. من امتها را تسلیم وی می کنم و او را بر پادشاهان سروری

^{۳۳} رضا مشایخی، کوروشنامه، صفحه ۳۲۷.

^{۳۴} همان کتاب، صفحه ۲۸۲.

^{۳۵} کتاب اشعای نبی، باب چهل و چهارم، بند ۲۸.

^{۳۶} همان کتاب، همان باب و همان بند.

می بخشم و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مانند کاهی که پراکنده شود به کمال او تسلیم می کنم.»^{۳۷}

«من کوروش را به عدالت برانگیختم و تمامی راهها را در پیش رویش استوار خواهم ساخت.»^{۳۸}

«منم که شاهین خود (کوروش) را از جانب مشرق فرا خواندم و دوران عدالت را نزدیک آوردم.»^{۳۹}

«خداوند کوروش را برگزیده و فرماندار جهانش کرده است. بازوی او را بر کلدانیان فرو خواهد آورد و راه او را همه جا هموار خواهد ساخت. من او را برگزیده ام و خواندم.»^{۴۰}

«در سال اول سلطنت کوروش پادشاه پارس کلام خدا کامل شد. خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی سرزمینهای خود فرمانی صادر کند که (بپوه) خدای آسمانها تمام ممالک زمین را به من داده است و امر فرموده است خانه ای برای او در اورشلیم بنا کنم.»^{۴۱}

گیرشمن^{۴۲}

«گیرشمن» باستان شناس فرانسوی درباره کوروش می گوید، کمتر پادشاهی است که پس از خود مانند کوروش چنین نام نیکی باقی گذاشته باشد. کوروش سرداری بزرگ، سخی و نیکوخواه بود. او آنقدر خردمند بود که هر زمانی کشور تازه ای را تسخیر می کرد به آنها آزادی مذهب می داد و فرمانروای جدید را از بین بومیان آن سرزمین انتخاب می کرد. او شهرها را غارت و ویران نمی کرد.

^{۳۷} همان کتاب، باب چهل و چهارم، بند ۲۸.

^{۳۸} همان کتاب، باب چهل و پنجم، بند ۱۳.

^{۳۹} همان کتاب، باب چهل و ششم، بندهای ۱۱ و ۱۳.

^{۴۰} همان کتاب، باب چهل و هشتم، بندهای ۱۴ و ۱۵.

^{۴۱} تواریخ ایام، باب سی و ششم، بندهای ۲۲ و ۲۳.

^{۴۲} گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر معین (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، مجموعه

ایرانشناسی شماره ۱، ۱۳۶۶)، صفحات ۱۲۳، ۱۲۴.

ملتهای آنها را قتل عام نمی نمود، بلکه به آنها آزادی می داد.

ایرانیان کوروش را «پدر» و یونانیان که سرزمینشان بوسیله کوروش تسخیر شده بود وی را «سرور» و «قانونگذار» می نامیدند و یهودیان او را «مسیح خداوند» می خواندند.

گیرشمن می نویسد، از نوشته های هرودوت چنین بر می آید که در زمان هخامنشیان قضات غیر قابل عزل بوده و تا زمان مرگ به وظیفه خود ادامه میدادند، مگر آنکه بر اثر اجرای عدالت از کار برکنار می شدند.^{۴۳} «و یل دورانست» نیز از قول هرودوت نقل می کند که در زمان هخامنشیان حتی شاه نمی توانست کسی را به صرف ارتکاب جرم محکوم به اعدام کند و سوابق متهم می بایستی با توجه به اصول عادلانه دادرسی در دادگاههای مربوط بررسی گردد.^{۴۴} می دانیم که کوروش بزرگ، بنیانگذار سلسله پادشاهی هخامنشیان، در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از ظهور محمد بر ایران فرمانروایی می کرد. بطور طبیعی می بایستی در ۱۳ سده بعد که محمد در عربستان ظهور کرد حقوق و آزادیهای انسانی بیشتر مورد توجه قرار گرفته و پیشرفت قابل توجهی کرده باشد. اما بطوری که تاریخ اسلام نشان می دهد، در ۱۳ سده بعد از سلطنت هخامنشیان، نه تنها محمد، بلکه خلفای اسلامی نیز به آسانی و بدون هیچ نوع تشریفات دادرسی، دستور اعدام افراد را صادر می کردند و این موضوع فرنود بارزی از اختلاف بین فرهنگ پیشرفته ایران و آداب و رسوم بیابانی و عقب افتاده اعراب می باشد. دلیل این که پادشاهان ایرانی نیز تا قبل از انقلاب مشروطیت اختیار صدور حکم اعدام افراد را داشتند، ورود رسوم و آداب بدوی و عقب افتاده اعراب به این کشور بود. زیرا بطوری که می دانیم بر طبق شرع اسلام، آخوندی که به نام قاضی شرع تعیین می شود، اختیار قضایی داشته و می تواند بدون هیچ نوع تشریفات حکم جزایی صادر کند.

^{۴۳} همان کتاب، صفحه ۱۴۶.

^{۴۴} و یل دورانست، تاریخ تمدن، کتاب اول، ترجمه احمد آرام، صفحه ۵۳۲.

کنت دوگوبینو^{۴۵}

«کنت دوگوبینو» سفیر فرانسه در تهران در سالهای ۶۳-۱۸۶۱ در کتاب خود تاریخ ایران می نویسد، تا کنون هیچ فرد انسانی موفق نشده است اثری را که کوروش در تاریخ جهان باقی گذاشت، در افکار میلیونها مردم جهان بوجود آورد. از زمان کوروش تا کنون، تحولات بسیاری در دنیا بوجود آمده و ملل بسیاری پراکنده شده و یا جای خود را به دیگران سپرده اند، اما در میراثی که به نسلهای پیایی منتقل شده، همیشه نام کوروش در ردیف با عظمت ترین و درخشان ترین خاطره ها باقی مانده است. هر جا که پای تمدن شرق و غرب بدانجا رسیده، نام این پادشاه بزرگ آسیایی نیز دهان به دهان تکرار شده است.

من اذعان می کنم که اسکندر و سزار و شارلمانی مردان بزرگی بودند، ولی هر کس که اثر مردان بزرگ را در تاریخ جهان بررسی کند، درخواهد یافت که کوروش بر همه آنها مزیتی انکارناپذیر دارد.

کوروش بر همه رهبران ملل برتری دارد و تا کنون کسی در تاریخ جهان بوجود نیامده است که بتواند با او برابری کند. کتابهای مقدس ما کوروش را مسیح خوانده اند و این سخن کاملاً بجاست. کوروش یک مسیح واقعی بود، مردی که سرنوشت او را برتر از همه گذشتگان قرارداد.

کنت دوگوبینو نوشته است، کوروش بر خلاف شیوه ای که تا آن زمان معمول بود، هیچگاه حریفان و دشمنان شکست خورده اش را به دست دژخیم نسپرد، بلکه برعکس چنان با محبت و احترام با آنها رفتار کرد که آنها جزو مریدان و پیروان صمیمی او درآمدند. نمونه یکی از این افراد «کرزوس» پادشاه لیدی بود که پس از شکست از کوروش جزو ندیمان و یژه او درآمد و تا آخر عمر مشاور صمیمی کوروش بود.

^{۴۵} حسن پیرنیا، ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران، جلد اول (تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱

کنت دو گوینو دربارهٔ ایرانیان می نویسد، هیچ قومی تا کنون نتوانسته است بر ایرانیان پیروز شود و به شخصیت و استقلال معنوی ایرانی آسیبی برساند. ایرانی ممکن است مانند سنگ خارایی که دستخوش امواج دریامی شود به این سو و آن سوافکنده شود، اما چون سنگ خارا محکم و قوی و فناناپذیر باقی خواهد ماند. ایران همیشه باقی خواهد ماند، زیرا این ملت هیچ گاه نمی تواند از بین برود.

دیودوروس سیسولوس

«دیودوروس سیسولوس»، تاریخ نویس مشهور نوشته است کوروش پسر «کمبوجیه» و «ماندان» دختر پادشاه ماد در دلاوری و کارآیی خردمندان، حزم و سایر خصائل نیکو سرآمد مردم روزگار خود بود. در رفتارش با دشمنان دارای شجاعتی کم نظیر و در کردارش نسبت به زیردستان پاک اندیش و انسان دوستانه بود و از این رو پارسیان او را «پدر» می خواندند.^{۴۶}

هرودوت

«هرودوت» کوروش را پادشاهی ساده، بلند همت و رادمرد و شجاع می داند که با اندیشه های خردمندان اش پارسیان را از باجگزاری رهایی بخشید و بزرگترین ملت جهان را ساخت و برای آنها نیرومندترین پادشاهی های جهان را پی ریزی کرد. به عقیدهٔ هرودوت کوروش با اتباع خود رفتاری مشفقانه، مهربان و پدرانه داشت. او بخشنده، آداب دان و رعیت نواز بود و چون همیشه خیر و سعادت اتباع خود را می خواست، ایرانیان او را «پدر» خواندند.

هرودوت، همچنین کوروش را جنگ آوری آزموده و دور اندیش، دوستی وفادار و برارنده و پادشاهی پاکدل و آزاده و نرمخوی و شایستهٔ ستایش تصویر می کند.^{۴۷}

^{۴۶} Diodorus, Siculus, ix, 22, 24.

^{۴۷} Herodotus, *Iran in the Ancient East* (London: 1941)

افلاطون

افلاطون می نویسد، کوروش سرداری بزرگ بود. در زمان او ایرانیان از آزادی برخوردار بودند و بر بسیاری از ملتهای دیگر دنیا فرمانروایی می کردند. بعلاوه او به همه مللی که زیر فرمانروایی او قرار گرفتند، حقوق مردم آزاد بخشید. این امر سبب شد که همه او را ستایش می کردند. سربازان او پیوسته برای وی آماده جانفشانی بودند و بخاطر او از هر خطری استقبال می کردند. اگر در بین اتباع او مرد خردمندی بود که رأی و نظر او می توانست برای دیگران سودمند باشد، نه تنها کوروش به وی حسد نمی ورزید، بلکه به وی پاداش نیز عطا می کرد. بدین سبب کشور ایران زیر رهبری کوروش از هر لحاظ پیشرفت کرد و مردم آن نیز از آزادی و رفاه بی سابقه ای برخوردار بودند و آن چنان نسبت به یکدیگر محبت می ورزیدند که گویی همه با یکدیگر خویشاوندی دارند.^{۴۸}

فلویگل^{۴۹}

«فلویگل» می نویسد، موقعی که اوضاع و احوال تاریک و اندوهبار جهان را در عصر پیش از کوروش بیاد می آوریم، اهمیت بیکران آن پادشاه بزرگ بیشتر نمایان می شود و از این رو باید گفت که به حق به او عنوان «بزرگ» داده اند. دلیل این که کوروش را بزرگ می نامند آن بود که وی با امکاناتی ناچیز موفق شد، برای اولین مرتبه نیرومندترین دولت روزگار را بوجود بیاورد. وسعت امپراطوری کوروش همان قلمرو اسکندر بود ولی کوروش مانند اسکندر با دولتهای فراخ، اما پوسیده و در حال فرو ریختن روبرو نشد، بلکه او دولتهای نیرومند زمان خود را بزیر فرمان خود درآورد.

کوروش «بزرگ» بود زیرا او در راه درستی و داد جنگید و حتی در این راه

^{۴۸} افلاطون، کتاب سوم قوانین، دکتر صنایعی، نظر افلاطون درباره بردگی و تپاهی خاندان هخامنشی، «مجله سخن»، دوره یازدهم، شماره ۱۲ (نوروز ۱۳۴۰)، صفحات ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵.

^{۴۹} V. Floigl, *Cyrus and Herodot nach den Neugetundenen Keilinschriften*, trans. H. S. Williams, vol. ii (London: 1907), pp. 597-600.

جان داد. کوروش مانند آن فرمانده رومی^{۵۰} نبود که مانند افراد مادرکش شمشیری را که «جمهوری» به او سپرده بود، برضد خود او بکار برد. همچنین او مانند آن سردار آلبانی^{۵۱} و یا آن رهبر فرانکی^{۵۲} و یا آن خان مغولی^{۵۳} نبود که بمنظور سیر کردن حس آزمندی و جنگجویی خود بر سر مردمان بیگانه بتازد، بلکه او پادشاهی بود که چون دولت ماد به او حمله کرد و لیدی و بابل و مصر برضد او هم پیمان شدند، برای دفاع از تخت و تاج و سرزمین پدرانش بر آنها تاخت و به بزرگترین پیروزیها دست یافت.

بعلاوه کوروش انسان والا ارزشی بود که در منش انسانی او خونریزی و خونخواهی و یا کینه جویی و ستمگری جایی نداشت. او به دشمنانش شکنجه نداد و آنها را بیرحمانه نکشت و هم میهمانش را به دست دژخیمها نسپرد. حتی زمانی که لیدیهای خیانتکار را برای مرتبه دوم به زیر فرمان خود درآورد، اجازه نداد کسی بروی آنها شمشیر بکشد، اما اسکندر بارها فرمان کشتار همگانی صادر کرد. کوروش هیچیک از جنایاتی را که رومیان در باره سردار دلیر و آزاده «ارونیان»^{۵۴} و اسکندر درباره «برانخیدیها»^{۵۵}، «کلیتوس»^{۵۶} و «پارمینون»^{۵۷}

^{۵۰} منظور «ژولیوس سزار» است که در ابتدا نماینده حکومت جمهوری بود، اما بعزت خود کامگی بدست جمهوریخواهان کشته شد.

^{۵۱} گویا اشاره به «آتیلای» معروف پادشاه هونهاست که در نیمه سده پنجم میلادی مردم ارو پای جنوبی و شرقی را به خاک و خون کشید. آلبانی از استانهای مرکزی دولت او بشمار می رفت.

^{۵۲} منظور «شارلمانی» Charlemagne است که رهبر فرانکها بود و اقوام ارو پای را فرمانبردار خود کرد و امپراطوری بزرگی را بنیاد نهاد که باعث ایجاد دولتهای فرانسه و آلمان شد.

^{۵۳} منظور چنگیز مغول، انسان درنده خو و وحشی صفتی بود که میلیونها نفر را کشت و صدها شهر را با خاک یکسان کرد.

^{۵۴} «بیتوایتوس» Bituitus پادشاه رادمنش و شجاع Arvenian بود که مدتی در برابر رومیان جنگید، اما آنها اورا در هنگام گفتگوهای صلح ناجوانمردانه کشتند.

^{۵۵} Branchidae گروهی از «میلیتوسیان» بودند که در زمان خشایارشا به طرفداری از ایران قیام کردند و بعد به «سغد» آمدند و تا دوره اسکندر در آنجا ماندند. اسکندر مقدونی آنها را بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشند

قتل عام کرد. Q. Curtis, vii, 5.

^{۵۶} «کلیتوس» Clitus از دوستان بسیار نزدیک اسکندر بود و بارها جانش را از مرگ حتمی نجات داد، اما اسکندر بر او خشم گرفت و او را بدست خود با نیزه کشت. Arrianus, Anabasis, iv, 8.

^{۵۷} «پارمینون» Parminon، سردار دلاور و سالخورده و مورد اعتماد اسکندر بود، اما پس از اینکه اسکندر ایران را تسخیر کرد، دستور داد «پارمینون» و یارانش را کشتند و دارایی او را ضبط کرد.

Arrianus, Anabasis, iii, 24:4

سالخورده انجام دادند مرتکب نشد. کوروش، هیچگاه شهرهایی را که تسخیر می نمود ویران نکرد و آنها را به آتش نکشید. کوروش برتر از آن بود که در اندیشه ملت و یا روزگارش بگنجد. او سیاستمدار بزرگی بود که آینده را در پیش می دید. کوروش با سخاوت و رادمنشی وصف ناپذیر به آنهایی که به دست وی شکست می خوردند آزادی می داد و با اطمینانی دلاورانه دشمنان شکست خورده اش را فرمانداری اعطا می کرد. بر اساس همین شیوه تحسین برانگیز بود که «کمبوجیه» پسر کوروش در پیشاپیش کاروان شادی در جشن بابلیان شکست خورده شرکت کرد و پس از تصرف مصر، حکومت اداری مصر را که مرکزش در «سائیس»^{۵۸} بود به دریاسالار مصری «اوزاهورسنه»^{۵۹} پسر کاهن بزرگ «سائیس» واگذار نمود. کوروش، سازمانهای نظامی و اداری را از یکدیگر جدا می کرد، فرمانداری نظامی را به یاران پارسی و مادی وفادارش می سپرد و حکومتهای اداری را به بزرگان محلی واگذار می کرد. نه تنها پارسیان کوروش را با قلب و مغز فرمانبرداری می کردند و او را «پدر» خود می خواندند، بلکه بیگانگان نیز به دلخواه خویش و به زیان پادشاهشان برپای او می افتادند و فرمانبرداری از او را اختیار می کردند. چنان که مردم نینوا و مخصوصاً صور که «بخت النصر»^{۶۰} و اسکندر نتوانستند بر آنها دست یابند، خود را تسلیم کوروش کردند. همچنین قوم یهود تا کنون به هیچ انسانی مانند کوروش احترام نگذاشته اند. یهودیان کوروش را مسیح و منجی خویش می دانستند زیرا کوروش آنها را از نابودی نجات داد و دستور داد آنها بعنوان یک ملت، زندگی خود را از سر بگیرند و شاهزاده ای از خود آنها برایشان حکومت براند.

بهر حال، کوروش آفریننده و پدر زمان خود بود که وجودش یکتا و بیهمتا در تاریخ جهان مانده است. او یک دوره تاریخی را به پایان رسانید و دوره نوینی را آغاز کرد. یعنی فرمانروایی جهان را از چنگ سامیان بدر آورد و برای همیشه به دست آریاییان سپرد.

⁵⁸ Sais⁵⁹ Udjathorresne⁶⁰ به مطالب فصل سوم همین کتاب مراجعه فرمایید.

پرسی سایکس^{۶۱}

«پرسی سایکس» در جلد اول کتاب خود تاریخ ایران می نویسد، کوروش یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی جهان است. او ابتدا پادشاه سرزمین کوچکی بود، ولی سرانجام بزرگترین دولتی را که تا آن زمان در جهان بوجود آمده بود بنیاد گزارد. کشورگشاییهای کوروش شگفت انگیز و دلاورانه بوده است. او لیدی و بابل را در مدت زمانی کوتاه تسخیر کرد و پادشاه لیدی را بطور ناگهانی با هنرنمایی شکست داد.

کوروش، هیچگاه خوشگذرانی و تن آسانی، یعنی دوبلایی را که بسیاری از بزرگان جهان با آن آلوده شده اند به خود راه نداد. او در رادمندی و انسان دوستی در حد کمال بود. «کاسان دان» دختر «فرناسپه» هخامنشی را به همسری پذیرفت. در هنگام مرگ او بسیار زاری و مویه کرد. او از غرور و خودپرستی دوری می کرد و مردم را به آسانی و با روی خوش می پذیرفت، در حالی که شاهان پیش از او از بار دادن به مردم پرهیز می کردند. او همچنین انسانی خوش زبان و شوخ طبع بود. از کتاب مقدس تورات و نوشته های یونانیان و سایر تاریخ نویسان اینطور برمی آید که او به حق شایسته عنوان «بزرگ» بوده است.

سایکس می نویسد، او سه بار به زیارت آرامگاه کوروش نایل آمده و این امر را برای خود موهبت بزرگی بشمار می آورد. سایکس معتقد است که برای مردم آریایی (هند و اروپایی) هیچ بنایی در دنیا مهمتر و با ارزشتر از بنای آرامگاه کوروش نیست.

جورج راولینسون^{۶۲}

«جورج راولینسون» استاد شهیر تاریخ شرق باستان نوشته است، بدانگونه که

^{۶۱} Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, vol. 1, 3rd ed. (London: Macmillan and Co., Limited, 1951), p. 123f.

^{۶۲} George Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World*, vol.iii (London: 1879), p. 388f.

یونانیان به ما نشانی می دهند، کوروش مظهر شایسته ترین پادشاه باستانی خاورزمین بوده است. او پادشاهی نیرومند، زیرک، چیره دست و در سپهسالاری دارای ویژگیهای استثنائی بود. کوروش با اتباعش چنان رفتار دوستانه ای داشت که همه آنها فدایی او می شدند، اما وی از پذیرش درخواستهایی که برای آنها زیانبار بود خودداری می کرد.

کوروش همچنین بذله گو و شوخ طبع بود و برای هر موردی که با او گفتگومی شد پاسخی سریع و مناسب زیر زبان داشت که معمولاً بنا بر فرهنگ خاورنشینان، رنگ مثلها و داستانهای اخلاقی بخود می گرفت. در رفتار با دشمنانش نرم و ملایم بود و حتی معمولاً گناهان بسیار بزرگ آنها را می بخشید. با خودبینی ها و خودپسندیهای فرمانروایان خود کامه خاوری بیگانه بود. خود را با یارانش برابر می دانست و با آنها با آزادمنشی سخن می گفت.

کوروش در سختی ها ورزیده بود و در هنرمندی دستی گشاده داشت. وی در زندگی خصوصی و خانوادگی نیز همان سادگی و میانه روی آزادانه ای را که در کارها داشت، بکار می برد. او بیش از یک زن نگرفت. همسرش «کاسان دان» از خاندان هخامنشی بود که چون درگذشت، کوروش را در اندوهی گران فرو برد.

ادوارد می یر^{۶۳}

«ادوارد می یر» تاریخ نویس شهیر آلمانی می نویسد، کوروش که در آغاز پادشاه قومی ناشناخته بود، در اندک زمانی امپراطوری بزرگی بنیاد نهاد که از رود سند و آمودریا (جیحون) تا دریای اژه و مرز هندوستان وسعت داشت. این موفقیت شگرف نشان می دهد که او جهانگیر و جهانداری بزرگ و بیمانند بوده است. او انسانی آزادمنش و جوانمرد بود. او از پای افتادگان حمایت می کرد، هیچ شهری را به ویرانی نکشید و هیچ سردار مغلوبی را به ذرخیم نسپرد. در بابل چون پادشاهی قانونی و قانونگذار رفتار کرد. پارسیان او را پدر می نامیدند و یونانیان و سایر دشمنانش به بزرگی او سر کرنش فرود می آوردند. از این رو باید اذغان

⁶³ *Encyclopedia Britanica*, 11th ed., s.v., vol. vii. p. 708.

داشت که گزنفون به حق او را بعنوان قهرمان سایر انسانها مورد ستایش قرار داده است.

ویلیام دورانت^{۶۴}

«ویلیام دورانت» تاریخ نویس و فیلسوف نامدار امریکایی درباره کوروش می نویسد، کوروش از افرادی بود که برای فرمانروایی آفریده شده بود. به گفته «امرسون»^{۶۵} همه از وجود او شاد بودند. روش کوروش در کشورگشایی حیرت انگیز بود. او با شکست خوردگان با جوانمردی و بزرگواری رفتار می کرد و نسبت به دشمنانش مهربان بود. بهمین دلیل است که یونانیان درباره او داستانهای بیشماری نوشته و او را بزرگترین جهان قهرمان پیش از اسکندر دانسته اند.

کوروش خوش چهره و نیکواندام بود و سلسله هخامنشی را که یکی از سلسله‌های بزرگ پادشاهی ایران است بوجود آورد. کوروش چنان سازمان و نظمی به سپاهیان مادی و پارسی داد که ارتش او بصورت سپاه شکست ناپذیر درآمد. او بر سارد و بابل مسلط شد و فرمانروایی اقوام سامی را بر مغرب آسیا چنان پایان داد که تا یکهزار سال پس از آن دیگر نتوانستند دولت و یا حکومتی بوجود بیاورند. کوروش کلیه کشورهایی را که در زیر لوای بابل و لیدی و آسیای صغیر بود، ضمیمه ایران کرد و از مجموع آنها یک امپراطوری ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی پیش از ایجاد روم قدیم و یکی از بهترین دوره‌های تاریخی جهان بشمار می رود.

کوروش سرداری بود که بیش از هر کشورگشای دیگری محبوبیت داشته و پایه‌های سلطنتش را بر بخشندگی و رادمنشی قرار داده بود. دشمنان او از جوانمردی و سخاوت او آگاه بودند و از اینرو مانند فرد ناامیدی که برای کشتن یا کشته شدن نبرد می کند، با او جنگ نمی کردند. او کرزوس را پس از شکست

^{۶۴} William Durant, *Our Oriental Heritage* (New York: 1954), pp. 532-53.

^{۶۵} Emerson.

از سوختن درمیان هیزمهای آتش نجات داد و بزرگش داشت و او را مشاور خود نمود و یهودیان در بند را نیز آزاد کرد.

کوروش به عقاید دینی ملت‌هایی که در جنگ با او شکست می‌خوردند احترام می‌گذاشت و این نشانه آنست که او می‌دانست چگونه بر ملت‌ها حکومت کند. او هرگز شهرها را غارت نمی‌کرد و معابد ملت‌های شکست خورده را ویران نمی‌ساخت، بلکه نسبت به خدایان ملل مغلوب به چشم احترام می‌نگریست و برای نگاهداری پرستشگاه‌ها از خود کمک‌های مالی نیز به آنها می‌کرد. حتی مردم بابل که در برابر او سخت ایستادگی کردند، هنگامی که احترام او را نسبت به معابد و خدایان خویش مشاهده کردند، مقدم او را گرامی داشتند. کوروش حتی بیش از ناپلئون به آزادی ادیان ملت‌های شکست خورده احترام می‌گذاشت.

هنگامی که نوشته «دورانت» را درباره آزادمندی کوروش و احترام او به کلیه ادیان و مذاهب ملت‌هایی که به دست او شکست خوردند می‌خوانیم و می‌بینیم که او چگونه به ملت‌های شکست خورده احترام می‌گذاشت، و پیوسته برای پیوند دوستی ملت‌های گوناگون با یکدیگر می‌کوشید، به یاد آیه ۵۴ سوره مائده قرآن می‌افتیم که محمد به پیروانش موعظه می‌کرد با یهودیان و مسیحیان دوستی نکنند. آیه ۵۴ سوره مائده و ترجمه فارسی آن بشرح زیر است:

۵۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با یهودیان و مسیحیان دوستی نکنید، آنها دوست و یاری‌یکدیگرند و هر کسی که با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود و همانا خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.»

صرف نظر از فلاسفه و نویسندگان شهیر بالا، شخصیت‌های فلسفی و ادبی دیگری نیز از قبیل: استرابون، جغرافی دان و تاریخ نویس شهیر یونانی؛ اشیل، شاعر بزرگ یونان در تراژدی معروف ایرانیها؛ و یکتور هوگو، نویسنده نامدار فرانسوی؛ بوسوئه، نویسنده و خطیب معروف فرانسه و شاتوبریان، سیاستمدار

نویسنده و تاریخ نویس شهیر فرانسوی نیز در نوشته های خود از مقام برتر انسانی و تاریخی کوروش تجلیل و تمجید فراوان کرده اند، که ما تنها شرح نوشته های نویسندگان بالا را از این جهت بسنده می دانیم. *

فصل دوازدهم

شخصیت محمد بن عبدالله

نویسنده این کتاب در بازشناسی قرآن نیز فصلی به شرح «شخصیت محمد» اختصاص داد، اما در این پژوهش، شخصیت محمد را از قول نویسندگان مشهور اسلام و همچنین نویسندگان غربی با ژرفای بیشتری بررسی می‌کنیم. بنا بر این بی‌مناسبت نیست، این پژوهش را با شرح احادیثی که «عطاء الله بن فضل الله» در کتاب *روضة الاحباب فی سیر النبی والال و الاصحاب*^۱ نقل کرده است، آغاز

^۱ «عطاء الله بن فضل الله» ملقب به «جمال حسینی» از تاریخ نویسان و محدثان بسیار معروف اسلامی قرن دهم هجری است که در شیراز ایران زایش یافته و در مدرسه سلطانیه هرات به تدریس اشتغال داشته است. کتاب *روضة الاحباب من سیر النبی والال و الاصحاب* این نویسنده که در شرح زندگی محمد و خاندان و اصحاب او به زبان فارسی نوشته شده، از نظر صحت و اعتبار احادیثی که در کتاب مذکور آمده، در محافل اسلامی از شهرت و بزه‌ای بهره می‌برد. آثار دیگر «عطاء الله بن فضل الله» عبارتند از: *احوال اولاد امیرالمومنین، تحفة الاحباء، الاربعون حدیثا و تکمیل الصنعة فی القوالی*. با توجه به این که نسخه فارسی کتاب *روضة الاحباب* حتی در ایران نیز در دسترس نبود، از این رو نویسنده ناگزیر مطالب این گفتار را از کتاب «کوله» اقتباس و به فارسی برگردان می‌کند.

S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammadanism* (London: Rivington, 1888).

کنیم.

پرهیزکاری محمد

روزی جبرئیل به حضور محمد رسید و گفت: «خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید اگر تو مایل باشی، تمام کوههای مدینه را برای استفاده تو تبدیل به طلا و نقره خواهد کرد و به هر کجا که تو بروی، کوههای مذکور نیز به دنبال تو خواهند آمد.» محمد پس از شنیدن پیشنهاد مذکور، سرش را پایین انداخت و برای چند لحظه به اندیشه فرو رفت و سپس سرش را بلند کرد و گفت: «یا جبرئیل، این دنیا، خانه کسانی است که جایی در بهشت ندارند و از این رو در پی ثروت این دنیا هستند، اما آنهایی که دارای بهشت و معنویات جاودانی هستند، نیازی به ثروت این دنیا ندارند: تنها افراد ابله در جستجوی ثروت هستند.»^۲

شرح روایت مذکور انسان را به یاد آیه ۱۲ سوره مجادله قرآن و عمل محمد با سران یهودیان خیبر می اندازد. زیرا بطوری که در فصل چهارم همین کتاب شرح دادیم،^۳ محمد پس از فتح خیبر دستور داد با دادن زجر و شکنجه به «کنانه بن ربیع» و عموزاده اش، آنها را وادار به اعتراف به محل اخفای جواهراتشان بکنند و کنانه زیر شکنجه جان سپرد. همچنین آیه ۱۲ سوره مجادله قرآن مقرر کرده است، آنهايي که قصد مذاکره با پیامبر را دارند باید از پیش به او صدقه بدهند. آن وقت معلوم نیست، چگونه محمد به سبب خصیصه پرهیزکاری اش حاضر شده است، چنین پیشنهاد خداوند را در باره این که تمام کوههای مدینه تبدیل به طلا و نقره شود و در مالکیت او درآید، رد کرده است.

عادات محمد در خوردن و آشامیدن

محمد با سه انگشت و گاهی اوقات با چهار انگشت دست راست غذا می خورد.

^۲ Ibid. pp. 357-58.

^۳ به صفحات شماره ۱۰۲ و ۱۰۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

او هیچگاه تنها با دو انگشت غذا نمی خورد و عقیده داشت که شیطان با دو انگشت غذا می خورد. شیطان با دست چپ می خورد و می آشامد و از این رو خوردن و آشامیدن با دست چپ را محمد برای پیروانش منع کرد. پس از تمام کردن غذا، محمد ابتدا انگشت میانه، سپس انگشت اشاره و بعد از آن شستش را می لیسید. او هیچگاه قبل از لیسیدن، انگشتپایش را پاک نمی کرد. او همچنین به دوستانش توصیه می کرد انگشتپایشان را بلیسند و ته ظرف غذا را پاک کنند. محمد درباره فلسفه این عمل به پیروانش می گفت: «شما نمی دانید، برکت غذا در کدام قسمت از غذا نهاده شده است، از اینرو باید ته ظرف غذا را کاملاً پاک کنید تا از برکت آن بهره مند شوید. بعلاوه هنگامی که شما ته ظرف غذا را پاک می کنید، آن ظرف برای شما از خداوند تقاضای آمرزش می کند.»^۴

زمانی بزمجه پخته ای در سفره محمد گذاشته بودند، ولی او به آن لب نزد. اصحابش پرسش کردند، آیا خوردن بزمجه حرام است؟ محمد پاسخ داد: «نه، حرام نیست، اما چون این حیوان در سرزمین ما وجود ندارد، من میلی به خوردن آن ندارم.» در مورد دیگری، هنگامی که بزمجه ای در سفره او گذاشته بودند، اظهار داشت: «این موجودات در زمانهای بسیار قدیم انسان بودند و سپس به بزمجه تبدیل شدند.»^۵

محمد برای بریدن گوشت از کارد استفاده نمی کرد و گوشت را با دندانپایش پاره می کرد. او درباره فلسفه این کار می گفت: «بریدن گوشت با کارد کار ایرانی هاست. بهتر است گوشت را با دندان پاره کرد، زیرا هم سالمتر است و هم زودتر هضم می شود.» علمای اسلام عقیده دارند منظور محمد از صدور دستور بالا دو نکته بوده است: یکی این که بریدن گوشت با کارد برای مسلمانان بصورت عادت درنیاید و دیگر این که هدف محمد، گوشتهایی بوده است که بریدن لزوم ندارند، زیرا خودش گوشت شانه و کمر گوسفند را با کارد می بریده است.^۶

^۴ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 386.

^۵ *Ibid.*, p. 387.

^۶ *Ibid.*

محمد به پیروانش دستور داده بود، هنگامی که شب فرا می رسد، بگویند «بسم الله» و سپس روی ظرفهای غذا و آشامیدنی را ولوبا یک تکه چوب بپوشانند. «کوله» در زیر نویس کتابش می نویسد، هدف محمد از صدور دستور مذکور، محافظت ظرفهای غذا و آشامیدنی از نیروهای خبیثه شب و تاریکی بوده است، نه بهداشت آنها.^۷

عادات محمد در مسافرت

محمد پیوسته، روز پنجشنبه و بعضی اوقات روزهای دوشنبه، یکشنبه و یا چهارشنبه را برای آغاز مسافرت انتخاب می کرد.^۸ او مسافرت در شب را منع می کرد و می گفت: «اگر مردم می دانستند مسافرت در شب چه خطراتی دارد، هیچ کسی شبها در جاده ها تنها یافت نمی شد.» محمد مسافرت برای زنها را بکلی قدغن کرده بود، مگر این که آنها زیر سرپرستی یک مرد و یا یکی از منسوبانسان مسافرت کنند. محمد همچنین توصیه می کرد که فرشته های خوب، کسی را که سگ و یا زنگ همراه داشته باشد، همراهی نخواهند کرد، زیرا زنگ، موسیقی شیاطین است. هنگامی که محمد از مسافرتی مراجعت می کرد، هیچ گاه شب وارد شهر نمی شد و پیروانش را نیز از این کار منع کرده بود.^۹

عادات محمد در همخوابگی

نویسنده کتاب روضة الاحباب، می نویسد محمد با زنانش بسیار مهربان بود و سپس به شرح چگونگی همخوابگی محمد با همسرانش پرداخته است. کوله از ترجمه این موضوع در متن کتاب خودداری کرده و نوشته است، اگرچه مسلمانان حتی به شرح عادات محمد در همخوابگی با همسرانش نیز افتخار می کنند، اما من از شرح این موضوع خودداری می کنم و آن را در زیر نویسی در پایین صفحه

^۷ Ibid., p. 389.

^۸ Ibid.

^۹ Ibid., p. 390.

می آورم. در این صورت خواننده می تواند یا از خواندن موضوع مذکور بگذرد و یا اگر میل داشت آن را بخواند به زیرنویس مراجعه کند.^{۱۰} بهر حال عادات محمد در همخوابگی با همسرانش بر پایه نوشته مؤلف کتاب روضة الاحباب، به شرح زیر است:

بعضی اوقات محمد در ابتدای شب با همسرانش همخوابگی می کرد، سپس حمام می گرفت و به خواب می رفت. گاهی اوقات نیز پس از همخوابگی فقط وضو می گرفت و می خوابید و سپس در آخر شب حمام می کرد. بکرات اتفاق می افتاد که محمد در یک شب و یا یک روز با تمام نه همسرش همخوابگی می کرد و سپس تنها یک مرتبه حمام می گرفت. برخی مواقع نیز با همه همسرانش همخوابگی می کرد و پس از هر دفعه عمل مزاجعت، حمام می گرفت. زمانی از او پرسش کردند: «یا رسول الله، چرا، در چنین مواردی تو بجای این که یک دفعه حمام بگیری، پس از هر دفعه عمل همخوابگی حمام می گیری؟» محمد پاسخ داد: «زیرا، این روش بهتر، تمیزتر و پسندیده تر است.» با یقین کامل، اثبات شده است که محمد در آمیزش جنسی با زنان، از نیروی سی مرد برخوردار بود. از اینرو می توان گفت که داشتن هر تعداد زنی که او مایل بود، نه نفریا بیشتر، برای او مجاز و مشروع بود.^{۱۱}

کوله نوشته است، تفاوت بین ارزشهای اخلاقی مسلمانان و مسیحیان آن است که نویسندگان مسلمان برای اثبات ربانی بودن پیامبرشان بدون رعایت هیچ نوع احتیاطی به ذکر چنین نکاتی می پردازند، اما نویسندگان مسیحی، حتی جرات ذکر بعضی موارد تاریخی را بدون پوشش نیز ندارند.^{۱۲}

عادات محمد در نظافت شخصی

محمد عادت داشت موهای سر و ریشش را شانه کند، اما این کار را مانند افراد

¹⁰ Ibid. p. 392.

¹¹ Ibid.

¹² Ibid.

ثروتمند هر روز انجام نمی داد. همچنین وی موهای سر و ریشش را با روغن جلا می داد. محمد دست راستش را برای وضو، غذا خوردن و شانه کردن موی سر و ریش، مسواک کردن دندانها و آب به بینی کشیدن و امثال آنها بکار می برد و دست چپش را برای فعالیتهای غیر مطلوب، مانند گرفتن بینی^{۱۳} و طهارت مورد استفاده قرار می داد. اگر او می خواست به کسی چیزی بدهد و یا از کسی چیزی بگیرد نیز دست راستش را بکار می برد. هر شب او سه میل سورمه در چشمهایش مصرف می کرد و بعضی اوقات سه میل سورمه در چشم راست و دو میل در چشم چپ بکار می برد.^{۱۴}

بر طبق احادیث موثق و معتبر، محمد موهایش را با سورمه رنگ می کرد. حدیث دیگری حاکی است که او موهایش را با مخلوطی از سورمه و وسه رنگ می کرد. حدیث دیگری نیز می گوید که محمد برای رنگ کردن موهایش زعفران بکار می برد.^{۱۵}

برخی از احادیث اشعار می دارند که محمد آنقدر موهایش سفید نشده بودند که نیاز به رنگ کردن داشته باشند و بر طبق یک حدیث معتبر او بیش از بیست تار موی سفید در سر و چهره نداشت. بهر حال، از فحوای کلیه احادیث مذکور می توان گفت که محمد بعضی اوقات برای رفع سر درد، سورمه به موهای سرش می زد، اما آنهایی که ناظر این عمل محمد بودند، فکر می کردند که وی موهای سرش را با سورمه رنگ می کند. بعضی اوقات نیز او آنقدر روغن به موهایش می زد که رنگ آنها تغییر می کردند و از این رو مردم تصور می کردند که محمد موهایش را رنگ کرده است. اما تعدادی از امامان، معتقدند که روایات مبنی بر این که محمد موهایش را رنگ می کرده است، قویتر و معتبرتر از سایر روایات است.^{۱۶}

محمد برای ازاله موهای بعضی از قسمتهای و پژه بدنش (موهای زهار)،

¹³ *Ibid.*, p. 406.

¹⁴ *Ibid.*, p. 396.

¹⁵ *Ibid.*

¹⁶ *Ibid.*, pp. 396-970.

واجبی (نوره) بکار می برد و بعضی اوقات نیز همسران عقدی اش این عمل را درباره او انجام می دادند. حدیث دیگری نیز می گوید که محمد برای ازاله موهایش از قیچی استفاده می کرد، نه واجبی. کلیه شرح حال نویسان محمد و احادیث موجود دلالت دارند که محمد بغیر از یک دفعه آنها در مدینه، هیچگاه از حمام عمومی استفاده نکرده است. اما بعضی از علمای حنفی عقیده دارند که محمد از حمامهای عمومی استفاده می کرده است.^{۱۷}

عادات محمد در پیشگویی

محمد به اسامی و کلمات خوب خوشبین بود و آنها را به فال نیک می گرفت و نامها و کلمات بد را نشانه بدشگونی می دانست. او در امور رسمی از شنیدن کلمات خوب و مثبتی مانند «صحیح»، «درست»، و غیره لذت می برد. او میل داشت همیشه نامهای خوب را بشنود و می گفت: «نامهایی که خداوند آنها را بیش از سایر نامها دوست دارند، عبارتند از «عبداله» و «عبدالرحمن» و نامی که خداوند بیش از همه نامها از آن متنفر است، عبارت است از «شاهنشاه». او عادت داشت نامهای بد را به نامهای خوب تغییر دهد. برای مثال او نام «بر» را که در عربی معنی «زخم» می دهد به «زینب» که معنی «یک نوع درخت زیبا و خوشبو» می دهد، تغییر داد. زمانی که او می خواست، مأموری را برای انجام کاری به محلی گسیل دارد، نام وی را پرسش می کرد. اگر نام مأمور مذکور خوب بود، محمد به شرف می آمد، اما اگر نام مأمور مورد نظر خوب نبود، آثار نارضایی در چهره اش مشاهده می شد. او به پیروانش توصیه می کرد: «اگر شما چیز بدی را می بینید، این دعا را بخوانید: «خداوندا، هیچ کس بغیر از تو قادر به ایجاد نیکی نیست و هیچ فردی نیز مانند تو، نمی تواند بدی را دورنگهدارد. در واقع همه نیروها از وجود تو سرچشمه می گیرند.»^{۱۸}

¹⁷ Ibid., p. 397.

¹⁸ Ibid., pp. 397-98.

عادات محمد در سلام و تعارف

محمد عادت داشته، پیوسته ابتدا به دیگران سلام کند. او به پیروانش توصیه می کرد، اگر کسی پیش از سلام چیزی از آنها درخواست کند، به او پاسخ ندهند. روایت است که زمانی شخصی به خانه محمد آمد و گفت: «اجازه می دهید، وارد شوم.» محمد گفت: «ابتدا به این شخص یاد بدهید چگونه اجازه ورود به خانه بگیرد و بعد او را به خانه راه دهید.»^{۱۹}

محمد همچنین هر زمانی که به گروهی مرکب از مسلمانان و مشرکین برخورد می نمود، به آنها سلام می کرد. هرگاه کسی ابتدا به او سلام می کرد، وی سلام را به همان کیفیت و یا به شکل بهتر به او پاسخ می داد. محمد پیروانش را از سلام کردن به یهودیان و مسیحیان منع کرده بود. کوله می نویسد، هنوز نیز مسلمانان قشری به مسیحیان و غیر مسلمانان سلام نمی کنند.^{۲۰}

عادات محمد در عطسه کردن و خمیازه کشیدن

محمد با صدای خفیف عطسه می کرد و در هنگام عطسه صورتش را با آستین ردایش می پوشانید و دستش را جلوی بینی اش می گرفت. او می گفت: «خداوند عطسه را دوست دارد، اما از خمیازه کشیدن متنفر است.» محمد به پیروانش توصیه میکرد، در هنگام عطسه بگویند: «الحمد لله». هر کسی نیز که صدای عطسه دیگری را می شنود باید بگوید: «خیر باشد.»^{۲۱}

روش محمد دربارهٔ رویا

هر زمانی که محمد خواب می دید، آن را برای دوستانش تعریف و تعبیر می کرد.

¹⁹ *Ibid.*, p. 398.

²⁰ *Ibid.*, p. 399.

²¹ *Ibid.*

بعضی اوقات نیز دوستانش خوابهای خود را برای او شرح می دادند و از وی تقاضا می کردند رو یا های آنها را تعبیر کند. محمد دربارهٔ رو یا به پیروانش توصیه می کرد: «هر زمانی که شما خوابی می بینید که به نظرتان بد و نامطلوب می آید، سه مرتبه به سمت چپ خود تف کنید و از خدا بخواهید شما را در برابر جنبهٔ نامطلوب خواب و شیطان حفظ کند. همچنین کسی که خواب بد می بیند، اگر روی سمت راست بدن خوابیده است باید به سمت چپ بدن و اگر روی سمت چپ بدن خوابیده است باید روی سمت راست بدن تغییر جهت دهد و رو یايش را نباید با احدی در میان بگذارد. این کار سبب خواهد شد که اثر نامطلوب رو یا از بین برود و به تحقق نپیوندد. اما اگر کسی خواب خوب می بیند، باید آن را با دوست و یا شخص فهمیده ای در میان بگذارد.»^{۲۲}

تجویزات و درمانهای پزشکی محمد

محمد بیماران را با تجویزات پزشکی درمان می کرد. اگر کسی از تب منقطع رنج می برد محمد او را با آب سرد درمان می کرد. روایت شده است، زمانی که محمد مبتلا به تب ادواری می شد، دستور می داد یک مشک آب روی سر او بریزند و به پیروانش توصیه می کرد، هر کسی که مبتلا به تب ادواری شود باید سه شب در لحظهٔ طلوع فجر، به او آب پاشند. محمد می گفت: «تب بر اثر آتش جهنم ایجاد می شود، اما آب آن را سرد و خنک خواهد کرد.»^{۲۳} علمای اسلام معتقدند، درمان تب ادواری با چنین روشی مخصوص مردم حجاز بوده است، زیرا سبب بیشتر تبهای ادواری در این منطقه، اثر تابش خورشید بوده و تنها یک روز طول می کشیده است. محمد تجویز می کرد بیماری که مبتلا به تب ادواری است باید وارد آب سرد شود و از آن آب بنوشد.^{۲۳}

هنگامی که محمد دچار سردرد می شد، به سرش سورمه می مالید و می

²² Ibid., p. 401.

²³ Ibid., pp. 401-402.

گفت: «با عنایت خدا، در واقع سورمه برای رفع سر درد مفید خواهد بود.» هنگامی که کسی از سر درد نزد محمد شکایت می کرد، او به بیمار توصیه می کرد که سورمه به سرش بمالد. علمای اسلام می گویند، این تجویز برای رفع سر درد، مخصوص افرادی است که سبب سر دردشان گرمای خورشید است نه علل و عوامل بدنی. آنها همچنین اظهار عقیده می کنند که بیشتر سردردها و تبها از حرارت خورشید بوجود می آید.^{۲۴}

محمد برای چشم درد، استراحت و آرامش تجویز می کرد. زمانی علی بن ابیطالب مبتلا به چشم درد گردید و محمد خوردن خرما را برای او منع کرد. هر زمانی که یکی از همسران محمد به چشم درد مبتلا می شد، وی تا بهبودی کامل به او نزدیک نمیشد.^{۲۵}

محمد معتقد بود که شکم درد بر اثر ابتلاء معده بوجود می آید و برای درمان آن داروهای ملین تجویز می کرد. زمانی شخصی به محمد مراجعه کرد و اظهار داشت برادرش مبتلا به شکم درد است و از او چاره طلبید. محمد برای رفع شکم درد برادرش، شربت عسل تجویز کرد. آن شخص مدت دو تا چهار مرتبه به برادرش شربت عسل خورائید، اما نتیجه ای مشاهده نکرد. از اینرو نزد محمد بازگشت و جریان را با وی در میان گذاشت. محمد اظهار داشت: «تجویز خداوند درباره برادرت درست بوده، اما شکم برادرت در برابر تجویز خداوند بازتاب مثبت نشان نمی دهد و اشتباه عمل می کند. علمای اسلام درباره تجویز مذکور می گویند، منظور از «اشتباه عمل کردن شکم این شخص» آن بوده است که ابتلاء بیش از حد معده، سبب شده بوده است که شربت عسل اثر خود را برای درمان شکم درد او از دست بدهد. سپس، محمد توصیه کرد یک خوراک دیگر از شربت عسل به بیمار داده شود. پس از انجام این دستور، بیمار درمان گردید. علمای اسلام درباره روش این تجویز معتقدند، اگر دارو به اندازه کافی به بیمار

²⁴ *Ibid.*, p. 402.

²⁵ *Ibid.*

داده نشود، اثری نخواهد داشت؛ اگر بیش از حد لزوم به بیمار دارو داده شود، او را ضعیف خواهد کرد، اما مقدار لازم و مناسب دارو، بیمار را درمان خواهد نمود.^{۲۶} محمد بیماری استسقاء را با مخلوطی از شیر و ادرار شتر درمان می کرد. او برای درمان تبلی معده (یبوست)، دارویی که سبب باز کردن معده بشود بکار می برد. محمد برای این هدف از داروی «سنا» استفاده می کرد و می گفت: «اگر تنها یک دارو وجود داشته باشد که بتوان آن را بر ضد مرگ بکار برد، آن دارو سنا است.»^{۲۷}

محمد برای بیماری ذات الجنب، کاستوس قرمز و روغن زیتون تجویز می کرد و برای خارش و شپش زدگی دستور می داد که شخص پیراهن ابریشمی بپوشد. اگر کسی دچار زخمی می شد، محمد برای او استراحت کامل تجویز می کرد و برای درمان ناراحتی قلبی دستور می داد بیمار خرمای مدینه بخورد. و اگر زنی دچار تعرق بدن می شد، محمد دستور می داد وی یک دم گوسفند عربی را به سه قسمت تقسیم کند و هر قسمت را صبح ناشتا، جمعاً سه روز متوالی بخورد.^{۲۸} محمد به اثر حجامت (خون گیری) در درمان بیماریها بسیار عقیده داشت و پیوسته خود را در معرض حجامت قرار می داد. او می گفت: «خون گیری یکی از مؤثرترین روشهای درمان بیماریهاست. شب معراج فرشته ها به من گفتند به پیروانم توصیه کنم که از روش خون گیری غافل نشوند.» در جنگ خیبر^{۲۹} که یک زن کلیمی قصد داشت او را با بزغاله ای که به آن زهر زده بود مسموم کند، محمد دو مرتبه از ناحیه بین شانها و همچنین از سرش خونگیری کرد. او تهوع را نیز، روش مؤثری برای درمان ناراحتی شکم می دانست.^{۳۰}

²⁶ *Ibid.*, p. 403.

²⁷ *Ibid.*

²⁸ *Ibid.*

²⁹ به صفحات شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

³⁰ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 403.

درمان بدچشمی

محمد به پیروانش دستور داده بود، برای خنثی کردن اثر بدچشمی، طلسم به کار ببرند. روایت شده است که زمانی «امیر بن ربیع» بدن لخت «سهل بن حنیف» را در هنگام حمام گرفتن دید و در حالی که زیر تاثیر زیبایی بدن سهل قرار گرفته بود، با شگفتی گفت: «به خدا قسم، من تا کنون بدن زیبایی مانند تونه بین مردان دیده‌ام و نه بین زنان حجابدار.» پس از این که امیر بن ربیع جمله مذکور را ادا کرد، سهل بن ربیع روی زمین افتاد و بیهوش شد. هنگامی که موضوع را به آگاهی محمد رسانیدند، او از این رویداد خشمناک شد و به امیر گفت: «تو باید هنگامی که بدن زیبای انسان دیگری را می بینی، بجای این که او را بکشی، در راه خدا قربانی بدهی.» سپس، محمد دستور داد امیر بن ربیع، بلافاصله غسل کند و آبی را که با آن غسل کرده روی بدن سهل بن حنیف بریزد. پس از اجرای این دستور، بفاصله یک ساعت سهل بیهوش آمد. روایت شده است که روزی محمد، دختر برده سیاهی را در اتاق امه سلمه مشاهده کرد و اظهار داشت من در قیافه این دختر آثار وجود شبحی را می بینم. بنابراین بهتر است طلسم و یا دعای مخصوصی برای او بکار برود.^{۳۱}

مؤلف کتاب روضه الاحباب، معتقد است احادیث معتبر حاکی است که تجویزات پزشکی و درمانی محمد چون ناشی از الهامات الهی بوده، در درمان بیماران و اعلاۀ سلامت کامل آنها تأثیر قطعی داشته، ولی درمانهای اطباء عادی چون ناشی از عقاید و تجربیات و آزمایشهای آنها بوده چنین اثری را نداشته است. اگر کسی با تجویزات محمد به درمان کامل نایل نشده، بطور یقین باید بداند که دلیل عدم موفقیت او در درمان، فقدان ایمان او بوده است. برعکس، هر کسی که دارای ایمان و اعتقاد باشد، بلافاصله بیماری اش درمان کامل و قطعی خواهد شد. بهمین مناسبت است که افراد بزرگ و برجسته ای که بر طبق تجویز قرآن، غسل را برای انواع بیماریها بکار می برند، بزودی درمان کامل می شوند.^{۳۲}

³¹ Ibid., pp. 404-405.

³² Ibid., p. 405.

عادات محمد در انجام فرایض مذهبی

روایت شده است که هر زمانی که محمد قصد ورود به محلی را داشت، انگشترش را از دست خارج می کرد و ابتدا پای چپ را وارد مکان مورد نظر می کرد و می گفت: «خداوندا، از هر شری بتوپناه می برم.» و هنگامی که می خواست از مکانی خارج شود، ابتدا پای راستش را پیش می گذاشت و می گفت: «خداوندا، مرا عفو کن.»^{۳۳} اما هنگامی که محمد قصد ورود به مسجد را داشت، ابتدا پای راستش را وارد مسجد می کرد و می گفت: «از شر شیطان رجیم به خدای بزرگ پناه می برم.»^{۳۴}

محمد برای باریدن باران دعا می خواند. گاهی اوقات برای این منظور بالای منبر می رفت و بعضی اوقات در محلی که نشسته بود به خواندن دعا می پرداخت. روایت است که در هنگام خواندن دعا دستها را بسوی آسمان بالا می برد. هنگامی که هوا طوفانی می شد و ابر در آسمان پدید می آمد، آثار اضطراب و پریشانی در چهره محمد مشاهده می گردید و او به داخل خانه می رفت و تا طوفان ادامه داشت در آن محل می ماند. اما هنگامی که طوفان برطرف می شد و باران می بارید، او مسرور می شد. زمانی عایشه علت پناه بردن محمد را به داخل خانه در هنگام طوفان از وی پرسش کرد. محمد پاسخ داد: «طوفان مرا به یاد زمانهای گذشته می اندازد که خداوند برای مجازات بندگانش ابرهای مجازات آورده آسمان می فرستاد و مردم نمی دانستند که آن ابرها و طوفانها برایشان پیش درآمد عذابهای شدید است، نه باران.» محمد همچنین می گفت: «باد از روح خدا ناشی می شود و آورنده باران رحمت برای دوستان و عذاب سخت برای دشمنانش خواهد بود.» زمانی شخصی در حضور محمد به طوفان لعنت فرستاد. محمد اظهار داشت: «به طوفان لعنت مکن، زیرا او تنها یک مأمور است و در حقیقت کسی

^{۳۳} *Ibid.*, p. 406.

^{۳۴} *Ibid.*, p. 407.

که چیزی را که استحقاق لعنت شدن نداشته باشد، لعنت کند، آن لعنت به خود او بازخواهد گشت.» ابن عباس روایت می کند، هر زمانی که باد و یا رعد و برقی مشاهده می شد، محمد زانومی زد و دعا می خواند.^{۳۵}

در هنگام خسوف (ماه گرفتگی) و یا کسوف (خورشید گرفتگی)، محمد دو مرتبه به رکوع می رفت و دعا می خواند. ابن عباس روایت می کند در یکی از مواقعی که خورشید گرفته بود او حضور داشت و مشاهده کرد که محمد آنقدر روی پا ایستاد و دعا خواند که آن مدت برابر خواندن تمام سوره بقره بود. به محض این که خواندن دعای محمد خاتمه یافت، خورشید باز شد. محمد می گفت: «در واقع خورشید و ماه نشانه های خدا هستند، اما اگر چه خسوف و کسوف برای بشر مرگ آور نیستند، معذا در هنگام مشاهده آنها باید به یاد خدا افتاد.» زمانی اصحاب محمد به وی گفتند: «یا رسول الله، ما در موقعی که تو دعا می خواندی، مشاهده کردیم که دست خود را دراز کردی، مانند این که می خواهی چیزی را بگیری و بعد آن را رها کردی.» محمد پاسخ داد: «در حقیقت، در آن زمان من بهشت را دیدم و قصد داشتم یکی از شاخه های تاک آن را بگیرم. اگر من موفق به این کار شده بودم، شما می توانستید تا ابد میوه انگور آن را بخورید و آن هیچگاه تا ابد تمام نمی شد. من در آن زمان، جهنم را نیز دیدم، اما هرگز تا کنون چنین چیز وحشتناکی مانند جهنم در تمام عمر ندیده ام و بیشتر ساکنان آن را زنان تشکیل می دادند.» اصحاب محمد از او پرسش کردند: «یا رسول الله، چرا بیشتر ساکنان جهنم زنان می باشند؟» محمد پاسخ داد: «سبب آنست که آنها وظایف خود را در باره شوهرانشان انجام نداده اند.»^{۳۶}

محمد عادت داشت در اوقات شب و یا روز از بیماران عیادت کند. او پیوسته می گفت: «هر زمانی که شخصی از برادر مسلمان بیماری عیادت می کند، در تمام موقعی که برای رسیدن به محل بیمار راه می رود، در واقع از باغ

³⁵ *Ibid.*, p. 411.

³⁶ *Ibid.*, pp. 411-12.

بهشت عبور می کند و هنگامی که در کنار بیمار نشسته است، آنقدر رحمت خدا شامل حالش خواهد شد، تا این که او غرق در رحمت شود. اگر شخص عیادت کننده در موقع صبح از بیماری عیادت کند، تعداد ۷۰,۰۰۰ فرشته تا شب هنگام جهت او شفاعت خواهند کرد. اگر بیماری از زخم و یا جراحی رنج می برد، محمد انگشت سبابه اش را روی زمین فشار می داد و سپس آن را بر می داشت و می گفت: «به قدرت خدا، گرد زمین و مخلوطی از شیر و روغن زیتون، ناخوشی ما را درمان خواهد کرد.» هنگامی که محمد آثار مرگ در چهره کسی مشاهده می کرد، به بیمار در حال مرگ می گفت، هر کسی سرانجام سرنوشتش به ابدیت خواهد پیوست و به او توصیه می کرد توبه کند و وصیت نامه ای از خود بجای گذارد. همچنین بر اساس رسوم عهد جاهلیت، محمد بازماندگان شخص در گذشته را از پاره کردن یقه و لباس و زدن به سر و صورت در سوگ مرده منع و به آنها سفارش می کرد شکیباً باشند و بگویند: «انا لله و انا الیه راجعون.»^{۳۷}

محمد به پیروانش اصرار می ورزید که شخص مرده را هرچه زودتر بشویند و دفن کنند. او توصیه می کرد که رهبران و زمامداران نباید شستشوداده شوند، تنها باید زره و سلاحهای آنها از بدنشان باز شود. «کوله» می نویسد، محمد این دستور را برای این صادر کرده است که خود نیز مشمول آن واقع شود.^{۳۸} او همچنین توصیه می کرد، هنگامی که زایری در می گذرد، در هنگام دفن، لباس مخصوص زیارت او را روی سرش نکشند زیرا او روز قیامت باید بتواند برخیزد و بگوید: «من یک زایر هستم.» هنگامی که مرده ای را دفن می کردند، محمد می گفت: «شتاب کنید زیرا اگر او نکوکار باشد، باید فوراً وارد بهشت شود و هرگاه گناهکار بوده باشد، هرچه زودتر که او را از خود دور سازیم بهتر است.»^{۳۹}

این حدیث فلسفه «روز قیامت» را که قرآن در ۲۵۰ مورد به آن اشاره کرده

³⁷ Ibid., p. 413.

³⁸ Ibid.

³⁹ Ibid.

است بکلی منتفی می سازد. زیرا اگر انسان پس از مرگ بلافاصله وارد بهشت و یا جهنم شود، معلوم نیست پس چرا باید روز قیامت و حسابرسی وجود داشته باشد و مرده‌ها پس از مرگ در این روز برای حسابرسی زنده شوند.

محمد صدقه را روشی می دانست که هم به طبقه بینوا کمک می کند و هم سبب خوشنودی روانی ثروتمندان می شود. او اموالی را که می توانست موضوع صدقه قرار بگیرند به چهار طبقه تقسیم کرده بود: طبقه اول، شتر، گاو و گوسفند؛ طبقه دوم، طلا و نقره؛ طبقه سوم، غله و میوه و طبقه چهارم کلیه انواع اقسام کالاها. محمد خود را موظف به دادن صدقه نمی دانست، اما او مجاز بود، صدقات مردم را جمع آوری و به افراد مستحق بدهد. این نکته نشان می دهد که محمد تنها خود را از قواعد و مقررات مربوط به زناشویی معاف نکرده بود، بلکه از مزایای دیگری نیز بطور استثنائی بهره می برد.^{۴۰} هر کسی که به محمد صدقه می داد، او به صدقه دهنده دعا می کرد. محمد مأمورانی را به طوایف مجاور مدینه می فرستاد تا صدقه جمع آوری کنند و پس از این که آنها را به افراد مستحق می دادند، زیادتی آن را برای مصرف محمد می آوردند. محمد بی نهایت علاقمند بود که از مازاد صدقات استفاده کند.^{۴۱}

محمد برای عبادت و خواندن دعا در بعضی از ایام ماه رمضان با خود خلوت می کرد. خلوتگاه او خیمه ای بود که در مسجد افراشته شده بود. هنگامی که محمد برای عبادت در خیمه مذکور بسر می برد، گاهی اوقات سرش را وارد اتاق عایشه می کرد تا او موهای سرش را شانه بزند و هر یک از زنانش را که میل داشت احضار می کرد تا شب را با او بگذرانند.^{۴۲}

عادات و احوال و حقوق و امتیازات ویژه محمد

بعضی از علمای اسلام مخالف شرح عادات و احوال و حقوق اختصاصی و ویژه

^{۴۰} *Ibid.*, p. 414.

^{۴۱} *Ibid.*

^{۴۲} *Ibid.*, p. 416.